

بررسی رابطه صلح و حقوق بشر

رحمان علی جاوید^۱

چکیده

تحقیق روی دست جنبه‌های حقوق بشری صلح را به کاوش می‌گیرد. نگارنده بر آن است که صلح بدون حقوق بشر استقرار نمی‌یابد. برای اثبات ادعای مطرح شده، موضوعات در سه گفتار چون مفهوم حقوق بشر و صلح؛ ارتباط حقوق بشر با نیازهای اساسی و صلح‌سازی؛ و در نهایت مکلفیت دولت در تأمین حقوق بشر دنبال شده اند.

روش تحقیق تحلیلی-توصیفی بوده و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مبتنی بر قضایای موردی از افغانستان و کشورهای پسمانزعه انجام شده است. یافته‌های تحقیق حاکی است که گرچند دولت افغانستان در شانزده سال اخیر (۲۰۰۲-۲۰۱۷) در انجام تعهدات حقوق بشری خویش تلاش ورزیده و در عرصه‌های ساختاری، آموزشی، صحتی و ارتباطات پیشرفت‌هایی داشته است، اما در زمینه‌های کارآفرینی، تأمین امنیت، عدالت، زدودن فقر و مبارزه با فساد اداری با چالش‌های جدی مواجه بوده است. یکی از مهم‌ترین دلایل کندی روند صلح‌سازی افغانستان به نارسایی دولت در اجرای موازین حقوق بشر و ناآشنایی مردم افغانستان به الزامات فرهنگ حقوق بشری بر می‌گردد. این مشکل، به صورت عموم در کل جامعه افغانستان و به صورت خاص در شیوه‌های فکری و عملکردی رده‌های مختلف مأموران دولتی مشهود بوده و همین مسأله تحقق صلح را به چالش گرفته است. با توجه به وضعیت عینی و گسست‌های اجتماعی موجود در افغانستان، رعایت جنبه‌های حقوق بشری در روند صلح این کشور امر حتمی بوده و تحقق آن همت والای متصدیان قوای تقنینی، اجرایی و عدلی-قضایی افغانستان را به مبارزه می‌طلبد.

مفاهیم اساسی: حقوق بشر، صلح، نسبت صلح با حقوق بشر، نیازهای اساسی بشر، تحول منازعه، توسعه، کشورهای پسمانزعه، مسئولیت دولت.

^۱. رحمان علی "جاوید"

تاریخ نشر: قوس ۱۳۹۶

بشریت در طول تاریخ بر اساس میزان تجربه، آگاهی و خویش‌شناسی خویش به سراغ صلح و آرامش رفته است. جوامع مختلف در برهه‌های مختلف تاریخی، صلح را در چنبره تفکر نژادی، قومی، دینی و مذهبی، زبانی و یاهم در دایره گرایش‌های منطقه‌ای، ملی و محلی جست‌وجو کرده‌اند؛ گاه بریده از این مسایل، صلح را در پرتو ارزش‌های مکاتب فکری مختلف چون سوسیالیسم، لیبرالیسم و بسا جریان‌های فکری و فلسفی دیگر دنبال نموده‌اند. آنچه امروز به ثمر نشست، این است که هیچ یک از موارد مذکور به تنهایی ارزش‌های صلح پایدار را بر نتابیده‌اند؛ چنان‌که یک برش تاریخ گویای منازعات و جنگ‌های زیادی چون مذهب علیه مذهب، دین علیه دین و یا قربانی ساختن حقوق فرد برای جمع، و برش دیگر، گواه منازعات در درون نژادها، ایدئولوژی‌ها، دین‌ها و قوم‌ها بوده است که در نتیجه انسان‌های بی‌شماری را به کام مرگ کشانیده است.

شوربختانه با عمیق‌شدن تبعیضات و فاشیسم نژادی و برخوردهای سیاسی-ایدئولوژیکی از یک‌سو و اغماض از جنبه‌ای عبرت آموزی از جنگ‌ها، تجربه‌ها و عدم روی‌دست‌گیری تدابیر پیش‌گیرانه برای مدیریت منازعات از سوی دیگر، منازعات را در سطوح مختلف را افزایش داده و منجر به وقوع جنگ‌های زیادی، از جمله جنگ‌های جهانی اول^۲ و دوم^۳ انجامیده است؛ جنگ‌هایی که مخرب‌ترین و خطرناک‌ترین جنگ‌های دنیا محسوب شده و بیشتر از پیش بر درد و رنج بشریت افزوده‌اند. تا قبل از جنگ جهانی دوم، این پرسش اساسی که آیا می‌شود بدون شناسایی و توجه لازم به حقوق بشر بدنبال صلح و امنیت جهانی رفت؟ مطرح نبوده است. شاید بشریت به این آگاهی نرسیده بود که به گفته‌ی شکوه میرزادگی نویسنده تبعیدی ایرانی، "صلح بدون حقوق بشر آغاز جنگ دیگر است"^۴. جنگ‌های جهانی هزینه‌های بی‌حد و حصر انسانی، مالی و محیط زیستی را برای بشریت وارد آورد، ولی تجربه‌ای آن وجدان بشریت را بیدار ساخت و سبب شد تا جوامع بشری از روزمره‌گی‌ها فراتر رفته و مبنای مشترکی را با اذعان بر اصل کرامت و انسانیت، قطع نظر از هویت‌های عارضی چون قوم، نژاد، مذهب، جغرافیا و سایر تعلقات سیاسی و فرهنگی جهت نیل به صلح جست‌وجو کنند. تأسیس سازمان ملل متحد، تصویب منشور این سازمان و تأکید بر حقوق بشر در آن، در واقع مرحله‌ی آستن ایده صلح جهانی را بر محور کرامت و انسانیت، به رخ بشریت کشید. تصویب منشور ملل متحد و تأکید بر حفظ کرامت افراد بشر الهام‌بخش تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) گردید؛ سند مهمی که در یک اجماع جهانی با تمرکز بر شناسایی کرامت‌ذاتی، حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیری اعضای خانواده‌ی بشری امکان زندگی صلح‌آمیز را با رعایت حقوق و آزادی‌های بنیادین بشر، عینیت بخشید. اهمیت و ارزش اعلامیه جهانی حقوق بشر در حدی بود که اعضای سازمان ملل متحد دستیابی به آن را بزرگترین آمال بشریت اعلام داشتند.

^۲. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸). این جنگ که ۱۷ کشور دنیا در آن درگیر بودند، ۱۹ میلیون کشته، ۲۱ میلیون زخمی، ۲۰۰ میلیون دالر خسارت بجا گذاشت. توقع می‌رفت این جنگ، خاتمه بخش تمام جنگ‌ها باشد.

^۳. جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵). جنگی که ۶۱ کشور دنیا در آن درگیر بودند. این جنگ ۶۰ میلیون کشته، ۸۰ میلیون زخمی، ۳،۳ تریلیون دالر خسارت بجا گذاشت. این جنگ از مخرب‌ترین و خطرناک‌ترین جنگ در تاریخ بشریت ثبت گردیده است. جهت مطالعه بیشتر به منبع ذیل مراجعه نمایید:

(Providing Vision&Leadership at a time of Global Crises, International Leadership Seminar Workbook of Universal Peace Fedration, p 3-5.)

^۴. شکوه میرزادگی، سخنی با اعضای کمیته صلح تهران،

[HTTP://NEWS.GOOYA.COM/POLITICS/ARCHIVES/2008/07/074022.PHP](http://news.goooya.com/politics/archives/2008/07/074022.php)

از زمان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) تاکنون سازمان ملل متحد میثاق‌ها و اسناد بین‌المللی مهمی را در زمینه‌ی حقوق بشر به تصویب رسانده است، که تصویب هر یک از آن‌ها به مثابه‌ی کاشت و ترویج تخم صلح و آرامش در سطوح مختلف فردی، خانوادگی، ملی، منطقه‌ای و جهانی محسوب می‌گردد. در جامعه و جهانی که تهدیدهای چون جنگ و خشونت، بی‌عدالتی و تبعیض، ستم جنسیتی، تروریسم سازمان‌یافته و فرا ملی، جنگ افزارهای کشتار جمعی، وضعیت ناگوار محیط زیست، بحران فقر و امنیت، از چالش‌های کلان بر سر راه صلح محسوب می‌گردد، ضرورت همکاری و ترویج ارزش‌های حقوق بشر برای صلح بیشتر از پیش محسوس به نظر می‌رسد. این تحقیق با عنایت بر نکات فوق، ژرفای پیوند حقوق بشر با صلح را کاویده و نقش اساسی حقوق بشر در تسهیل فرایند صلح‌سازی و تحول منازعه را به بحث می‌گیرد.

سوال اصلی تحقیق

آیا بدون حقوق بشر تحقق صلح ممکن است؟

سوال‌های فرعی

حقوق بشر چیست؟ صلح چیست؟ و چه نسبتی بین حقوق بشر و صلح وجود دارد؟
کاربرد اصول و ارزش‌های حقوق بشر چگونه فرایند صلح‌سازی را تسهیل می‌نماید؟
مکلفیت دولت در زمینه تحقق حقوق بشر چیست؟

فرضیه

بدون تأمین حقوق بشر صلح ایجاد نمی‌شود. حقوق بشر نسخه‌ی مناسبی برای علاج دردها و نیل مردم افغانستان به صلح است؛ زیرا حقوق بشر از یک سو بر ترویج همبستگی و انسانی‌سازی پیش‌فرض‌ها استوار است و از سوی دیگر دولت را در تأمین حقوق سیاسی-مدنی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وای می‌دارد. با فراهم‌شدن مجموعه الزامات حقوق بشری و فرهنگ حقوق بشر است که روح افراد بشری تلطیف و امکان حرکت جامعه به سوی صلح هموار می‌شود.

پیشینه و ضرورت تحقیق

برای جامعه افغانستان که از حالت جنگ و منازعه به سوی صلح و ثبات در حرکت است، جست‌وجوی راه‌کارهای نظری و عملی برای تحکیم صلح در صدر اولویتهای قرار می‌گیرد. راه اندازی تحقیق در مورد حقوق بشر و راه‌های دستیابی به صلح از طریق آن در جوامع مثل افغانستان که جنگ‌های طولانی را تجربه کرده‌اند، ضرورت مبرمی است.

با توجه به اهمیت و ضرورت این مسئله، ایجاب می‌کند تا تحقیقات زیادی در زمینه‌ی صلح معطوف به جامعه افغانستان صورت گیرد. جای تحقیقات زیادی برای بررسی رابطه صلح و حقوق بشر خالی است. تا آنجایی اینجانب جست‌وجو کرده‌ام، صرف به سه مورد تحقیق دست‌یافته‌ام که در زمینه ارتباط حقوق بشر و صلح به نگارش درآمده و اقبال چاپ یافته‌اند. مورد اول تحقیقی است تحت عنوان "نسبت حقوق بشر و صلح" نوشته حسین حسرت. این تحقیق در فصلنامه‌ی تخصصی مرکز حقوق بشر دانشگاه کاتب، سال اول، شماره ۱، خزان ۱۳۹۲ به نشر

رسیده است. مورد دوم رساله ماستری است که تحت عنوان "صلح سازی و حقوق اقلیت ها با تأکید بر افغانستان" توسط محمدعلی اخلاصی در سال ۱۳۹۲ به نگارش در آمده است. تحقیق سوم با عنوان "حقوق بشر بر سر دوراهی و ضرورت رهیافت حق محور به صلح و مصالحه در افغانستان" صورت گرفته است. این تحقیق در سال ۱۳۹۲ توسط فدراسیون بین المللی حقوق بشر^۵ انجام و توسط بنیاد آرمان شهر به زبان دری ترجمه و به چاپ رسیده است.

هریک از تحقیقات مذکور با رویکردهای مختلف و منحصر به فرد، به بازگشایی رابطه بین حقوق بشر و صلح پرداخته اند. وجه مشترک و یافته های هر سه تحقیق این است که همه ای آن ها پدیده ای حقوق بشر را به عنوان عنصر محوری و یاری دهنده صلح بر شمرده و بر تأمین حقوق بشر برای صلح تأکید ورزیده اند. ضرورت انجام تحقیق روی دست از آن جا ناشی می شود که هیچ از تحقیقات بالا، به موضوع حقوق بشر به عنوان وسیله ای متحول ساز منازعه برای صلح سازی نپرداخته اند. از این رو، تحقیق کنونی به بررسی نقش حقوق بشر در تحقق صلح؛ و این که حقوق بشر چگونه فرایند تحول منازعه و صلح سازی را تسهیل می نماید، پرداخته است.

روش تحقیق

تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است. برای جمع آوری داده های آن به منابع کتابخانه ای و ارائه مطالعات موردی از کشورهای افغانستان، سریلانکا، روندا و نیپال -کشورهای که منازعه را تجربه کرده اند- استفاده شده است.

سازمان دهی تحقیق

تحقیق در سه گفتار و به گونه ای سازمان دهی شده است که گفتار اول به سوال اول، گفتار دوم به سوال دوم و گفتار سوم به سوال سوم پاسخ می دهد. گفتار اول به مفهوم حقوق بشر و صلح، گفتار دوم به بیان ارتباط حقوق بشر با صلح و گفتار سوم به تشریح مکلفیت سه گانه ای دولت در تأمین حقوق بشر اختصاص یافته است.

گفتار اول، مفهوم حقوق بشر و صلح

۱. مفهوم حقوق بشر

ارائه هر تعریفی از حقوق بشر و این که بشر را مستحق کدام حقوق می دانیم، تابع نوع معرفتی است که از موجودی به نام بشر/انسان می داشته باشیم؛ یعنی معرفت ما از بشر، این امکان را فراهم می سازد تا او را مقدر به یک سلسله حقوق ذاتی بدانیم که مقتضی حالات ذاتی و فطری اوست. از این رو، جا دارد که تعریفی از انسان داشته باشیم تا مبتنی بر تعریف و شناخت ما از انسان، برای او "انسان" حقوق و امتیازاتی قائل شویم.

۱.۱. تعریف انسان

در یک نگاه هرگاه بخواهیم از فرد بشر تعریفی ارائه کنیم، چیزی که در ذهن ما تداعی می شود این است که انسان موجودی است زیستمند، نیازمند، آموزنده و تحول آفرین؛ موجودی دارای وابستگی متقابل که برای رفع

^۵ International Federation for Human Rights (FiDH)

نیازهای زیستی، اجتماعی و روانی اش نیازمند زندگی اجتماعی، همکاری و ارتباطات است.^۶ موجودی که از یک سو دارای جسم است و از سوی دیگر دارای خصوصیت‌های ذاتی چون: نیروی بی‌کران عقل، وجدان و اراده؛ خصوصیت‌هایی که وجه تمایز او را با سایر موجودات هستی مشخص می‌کند. این موجود در پرتو عقل خویش می‌شناسد، محاسبه می‌کند، می‌اندیشد و تجزیه و تحلیل می‌کند. با یاری وجدان مسئولیت و حوزه چه باید کرد خویش را در پیوند با خود، هم‌نوعان و محیط پیرامونش تنظیم می‌کند؛ و با نیروی اراده تصمیم‌هایش را به منصه اجرا می‌گذارد. شناخت ما از انسان با چنین خصوصیت‌ها یک ساختار و نظام معناداری را به تصویر می‌کشد که انگار، دولت وجود فربه شده‌ای فرد انسانی است؛ به گونه‌ای که عقل قوه مقننه؛ وجدان قوه قضائیه؛ و اراده قوه اجرائیه در یک نظام سیاسی بنام "دولت" را تمثیل می‌کند.^۷ از این رو، انسان از یک طرف موجودی است دارای کرامت و ارزش ذاتی، و از طرف دیگر دارای توانایی‌های بالقوه. این انسان برای حفظ کرامت و بالفعل‌سازی توانایی‌ها و خودشکوفایی خویش مستحق یک سلسله حقوق و آزادی‌های بنیادینی است بنام "حقوق بشر". این که حقوق بشر چیست؟ در زیر، به تعریف حق، چیستی حقوق بشر، دسته‌ها، نسل‌ها و ماهیت آن می‌پردازیم.

۱.۲. تعریف حق

حق در لغت به معنای راستی در وعده، درستی در سخن، یقین، ثابت و ضد باطل، به کار رفته است. وجه اشتراک کاربردهای گوناگون آن، نوع ثبات و پایداری است. به همین خاطر کاربرد آن در مورد "خداوند متعال"، "فعل و وعده خداوند"، "مفهوم مطابق با واقع"، "کارشایسته" و امثال آن، به نحوی دارای چنین وجه اشتراک می‌باشند.

۱.۳. مفهوم حق در اصطلاح حقوقی و حقوق بشر

از حق تعاریف متعددی صورت گرفته است. در یک تعریف گفته شده، حقوق عبارت از مجموعه قواعد حاکم بر روابط انسانی است، از این لحاظ که عضوی از جامعه است. در تعریف دیگر آورده‌اند که حقوق عبارت از همان دستمزد یا معاشی است که برای کارمند یا کارگر پرداخته می‌شود. در جای دیگر، به معنای دانش یا یک رشته علمی از آن توصیف شده که در مقابل سایر رشته‌های علمی قرار می‌گیرد. اما در تعریف چهارم، عبارت از مجموعه امتیازاتی است که یک انسان در برابر انسان دیگر دارا می‌شود.^۸ حق در زبان انگلیسی با واژه‌ای "Right" بیان می‌شود.^۹ بر اساس این مفهوم از حق، حقوق بشر تعریف می‌شود. آن چه در این مقاله مورد نظر است، همین معنای چهارم می‌باشد.

^۶ رحیم، ذبیح، جزوه آموزشی پرابلم‌های اجتماعی، پوهنچی علوم اجتماعی، دیپارتمنت فلسفه و جامعه شناسی، پوهنتون کابل، ص ۱۴-۱۵.

^۷ هگل، فلسفه حقوق، فصل اول، ۱۸۲۱، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، ص ۵۰-۵۵. در دولت هگلی فردیت تحقق می‌یابد و از این رو دولت عالی‌ترین تجسم آزادی است. به گمان هگل دولت وسیله نیست، بلکه خود غایت است و تجلی روح ملت و اراده همگانی است. از این رو اطاعت از دولت اطاعت از خواست و اراده راستین است. (افشاری، رحمان، برلین، ترجمه عنوان کتابی از هگل) به باور هگل اعتدال در فرد با رشد همزمان و هماهنگ سه نیروی عقل، اراده و وجدان تحقق می‌یابد؛ و اعتدال در جامعه نیز با رشد و کارکرد هماهنگ هر سه نیروی مذکور تحقق می‌یابد. دولت مکلف است تا با شناخت حدود و صلاحیت‌هایش از حقوق و آزادی اساسی شهروندان پاسداری و زمینه رشد همزمان و هماهنگ نیروی عقل، وجدان و اراده را برای آحاد شهروندان اش فراهم سازد.

^۸ ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱، صص ۱۳-۱۴.

^۹ دکتر الیاسی، محمد قاسم، ماهنامه تخصصی حقوقی-فرهنگی عدالت، ارگان نشراتی وزارت عدلیه سال سیزدهم، شماره مسلسل ۹۸، حمل ۱۳۹۰.

در ارتباط به مفهوم چهارم از حق است که تعبیر حقوق بشر^{۱۰} جاری می‌شود و حق و تکلیف انسانی در برابر هم قرار می‌گیرند.

برای تمیز این نوع از حقوق است که تقسیم بندی حق داشتن^{۱۱} و حق بودن^{۱۲} سر بر می‌آورد. حق بودن به این معناست که حرف یا عملکرد شما یا موقعیتی که دارید منطبق به امر واقع باشد. مثلاً اگر گفته اید که آفتاب به دور زمین می‌چرخد، معلوم است که شما به حق نیستید بلکه ادعای باطل را مطرح می‌نمایید؛ ولی اگر مدعی هستید که زمین یک قمر دارد و آب ترکیب مناسب از هایدروجن و اکسیجن دارد، به حق هستید. در مفهوم اول به دلیل این که حرف مطابق به واقع را نگفته بودید، باطل و در گفته دوم، به دلیل این که شما حرف منطبق با امر واقع را مدعی شده‌اید، محق دانسته می‌شوید.

در مقابل، حق داشتن به این معناست که در یک شبکه از روابط اجتماعی قدم می‌نهدید و انتظار دارید که برخی از حقوق را دیگران برای شما مسلم شمارند. مثلاً به حیات شما تعرض نشود، هتک حرمت نگردید، به اعتقاد شما احترام گذاشته شود و... به همین ترتیب، تکلیف دارید تا به آبرو، حیات، آزادی، کرامت، امنیت و حریم شخصی دیگران احترام گذاشته و متعرض نشوید. در این جا حرف این نیست که شما بر حق هستید یا نه، بلکه دیگران مکلف‌اند که این حقوق را برای شما پاس بدارند یا شما مکلف هستید که برای دیگران رعایت نمایید. این جاست که شما مدعی نیستید که حق هستید یا باطل هستید؛ بلکه حرف در این است که شما حق دارید یا شما مکلف هستید که این حقوق را پاس بدارید.^{۱۳}

همین معنا از حقوق که در حقوق بشر از آن صحبت می‌شود، چهار معنای متمایز دارد. در معنای اول، حق به معنای ادعا یا مطالبه^{۱۴} است. یعنی صاحب حق طلبی دارد و باید طرف مقابل بپردازد. به طور مثال، داین مبلغ معینی از طرف مدیون مطالبه دارد، مدیون هم مکلف است که آن مقدار را به داین بپردازد. در معنای دوم، حق به معنای قدرت^{۱۵} است. یعنی صاحب حق می‌تواند که سرنوشت حقوق دیگران را به نحو دلخواه تغییر دهد. مثلاً فردی می‌تواند یک سوم از اموالش را وصیت کند و به این ترتیب حق ورثه اش را بعد از موت کاهش دهد. یا بخشی از مالش را هبه کند و قسمتی از اموال ورثه اش را کاهش دهد. در این جا کسی دیگر، جز صاحب حق از چنین قدرتی برخوردار نیست. در معنای سوم، حق مساوی به آزادی^{۱۶} است. یعنی کسی می‌تواند چیزی را انجام دهد یا از انجام آن خودداری ورزد. به طور مثال، فردی می‌تواند سفر کند یا سفر نکند. دیگران نمی‌توانند او را مجبور کنند به سفر بروند یا به سفر نروند. یا مطابق به ماده ۲۶ قانون اجراءات جزایی افغانستان، محکمه حق ندارد که همسر را مجبور سازد تا علیه شوهر شهادت دهد. معنای اخیری که برای حق گرفته‌اند، مصونیت^{۱۷} است. یعنی فرد در برابر اقدام خودسرانه دیگران مصون می‌باشد. مثلاً کارگر حق دارد که به هر اتحادیه کارگری بپیوندد یا

^{۱۰} Human Rights

^{۱۱} To have Right

^{۱۲} To be Right

^{۱۳} برای اطلاع بیشتر بنگرید به: محمد جواد جاوید، مفهوم‌شناسی «حق» و «تکلیف» انسانی در عصر قدیم و جدید غربی، دانشگاه تهران: فصلنامه حقوق و علوم سیاسی دانشکده حق و علوم سیاسی، ش ۲، ۱۳۸۹، صص ۶۵-۸۳.

^{۱۴} Claim

^{۱۵} Power

^{۱۶} Liberty

^{۱۷} Safety

عضوی از یک سندیکا یا انجمن کارگری شود. کارفرما حق ندارد که وی را مجبور سازد تا از آن اتحادیه خارج گردد و یا عضویت یک انجمن را از دست دهد. حق اعتصاب کارگر نیز در همین جمع قرار می‌گیرد.^{۱۸}

در هر چهار مفهوم، منظور این نیست که فرد به حق است یا باطل، بلکه حرف در این است که فرد صاحب این حقوق می‌باشد و دیگران باید حق او را پاس داشته و برای احترام گذاشتن به این حقوق مکلف می‌باشند.

۱.۴. تعریف حقوق بشر

حقوق بشر، عبارت از حقوقی است که صرف به دلیل انسان بودن به انسان تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب، حقوق بشر نسبت به هر انسان برابر است، زیرا همه انسان‌ها به طور برابر و یکسان انسان هستند.^{۱۹} بدون حقوق بشر نمی‌توان با کرامت و شرافتمندانه زندگی کرد.

با توجه به تعریف انسان و مقدماتی که در باب حق و حقوق بشری وی چیدیم، به این نتیجه دست می‌یابیم که هر انسانی دارای عقل، اراده و وجدان است و دارای کرامت؛ انسان از آنجا که عقل، وجدان و اراده دارد، واجد کرامت است. انسان‌ها از آن جهت که انسان‌اند، به نحو پیشینی، بر یکدیگر ترجیحی ندارند و ارزش وجودی آنان یکسان است. بر این اساس، هر انسانی در ذات خود یک غایت است و نباید او را وسیله‌ای برای نیل به اهداف دیگری قرار داد. این ادعا همان اصل کرامت ذاتی انسان، یا اصل ممنوعیت ابزار قراردادن او، است. باید اطمینان حاصل کرد که هیچ انسانی از سوی دولت و هم‌نوعش مورد سوء استفاده و بدرفتاری قرار نمی‌گیرد؛ با انسان شی‌گونه رفتار نگردیده و ضایع، باطل و بی‌کاره نمی‌شود.

انسان به مقتضای حالات وجودی خویش و برای این که از یک‌سو انسان بماند و کرامت ذاتی اش را حفظ کند و از سوی دیگر پتانسیل انسانی خویش را شکوفا ساخته بتواند، مستحق یک مجموعه حقوق و آزادی‌های بنیادینی است به نام حقوق بشر. بر اساس آنچه گفته آمدیم، نتیجه می‌شود که:

۱. فرد انسانی یک واحد کامل در حقوق بشر است؛ یعنی انسان بودن قطع نظر از دین، مذهب، نژاد، جنسیت، مرزهای سیاسی و جغرافیایی برای احراز حقوق بشر کافی است.
۲. حقوق بشر ریشه در کرامت، شأن و منزلت انسانی دارد.
۳. همه انسان‌ها از عین کرامت برخوردارند. هیچ فردی با کرامت‌تر از دیگری نیست. به سخن دیگر، انسان‌ها از آن جهت که انسان‌اند، ارزش برتر یا فروتر از انسان‌های دیگر ندارند.
۴. همه انسان‌ها باهم برابر اند و حق دارند که از حقوق برابر برخوردار باشند.

نتیجه چهار گزاره فوق این است که تمام انسان‌ها از آنجا که انسان‌اند باهم برابرند. از آنجا که همه برابرند، لذا هر فرد حق دارد تا بدون هرگونه تبعیض^{۲۰} از حقوق بشر بهره‌مند گردد.

^{۱۸} طیبی، محمدشریف، در آمدی بر حقوق بشر، ناشر: تمدن شرق، کابل، ۱۳۹۵، ص ۳۱-۳۳.

^{۱۹} Jack Donnelly (2007), *THE RELATIVE UNIVERSALITY OF HUMAN RIGHTS*, University of Denver, *Human Rights Quarterly*.

^{۲۰} تبعیض عبارت است از محروم‌سازی، ایجاد محدودیت و استثنا کردن شخص یا گروهی به هدف لطمه وارد کردن به آن‌ها.

اگر کسی اصل غایت بالذات بودن افراد انسانی را منکر شود، می‌توان نشان داد که وی باید لاجرم تبعیض ناموجه میان انسان‌ها یا برده‌داری را بپذیرد. دلیل به سادگی این است که همان طور که پذیرش اصل کرامت ذاتی یا غایت‌بودن انسان بلافاصله برابری ارزشی افراد انسانی را لازم می‌آورد، رد اصل مزبور (غایت و برابر بودن انسان‌ها) به معنای روا دانستن ترجیح ناروا و تبعیض میان آنان است. زیرا کسی که اصل برابری را رد می‌کند و انسانی را بر انسان(های) دیگر ترجیح می‌دهد، بدون ارائه‌ای هیچ‌دلیلی چنین کار را انجام داده و مرتکب «ترجیح بلا مرجح» یا دچار «تناقض» گردیده‌است. بدین معنا که اگر از منکر اصل غایت بپرسیم که چرا انسان‌ها را می‌توان به نحو پیشینی بر یکدیگر ترجیح داد و او در پاسخ بگوید که بدون نیاز به هیچ‌گونه دلیل. در این صورت ترجیح بلا مرجح میان انسان‌ها صورت گرفته که منطقاً قابل قبول و دفاع نیست.^{۲۱}

ویژگی‌های حقوق بشر:

۱. ذاتی و همزاد با انسان است؛ حقوق بشر فراتر از اختیار دولت‌هاست. دولت‌ها این حقوق را به انسان نمی‌دهد، بلکه آن را توسط قانون برسمیت شناخته؛ و در راستای احترام، حمایت، اجرا و نهادینه‌سازی آن گام‌های عملی بر می‌دارند.
۲. بهم‌پیوسته و غیرقابل تفکیک است؛ حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوق جمعی مثل زنجیر به یکدیگر وابسته‌اند. ضعف یکی سبب ضعف دیگری و همین‌طور تقویت یکی منجر به تقویت دیگری می‌شود.
۳. نسبت به همه بالسویه و برابر است؛ هر انسانی اعم از زن، مرد و طفل، قطع‌نظر از جنس، دین، مذهب، قوم، زبان و سایر تعلقات اجتماعی مستحق بهره‌مندی از آن‌اند.
۴. غیرقابل سلب و غیر قابل انتقال است؛ تحت هیچ بهانه‌ای، هیچ‌کسی، نهاد و یا جریانی حق ندارد که حقوق دیگران را محدود، سلب و یا به معامله بگیرد.
۵. جهانشمول است. یعنی این که حقوق بشر: ۱. به صورت فرازمانی و فرامکانی به انسان تعلق می‌گیرد، ۲. حق محور است نه تکلیف محور، ۳. محصول مبارزه و تجربه کلیه جوامع بشری است، ۴. برای حفاظت از کرامت انسانی است و ۵. قابلیت تطبیق برای همه انسان‌ها را دارد. نتیجه این ۵ گزاره، بیان‌گر جهان شمولی حقوق بشر است نه نسبی‌گرایی.
۶. در برگیرنده حق و تکلیف؛ حقوق بشر به هر فرد تعلق دارد و مسئولیت هر فرد است. هر فرد در ارتباط با دیگری و هر گروه در ارتباط به گروه(های) دیگری دارای ارتباط حق و تکلیف است. دولت‌ها تحت قوانین بین‌المللی وظایف و مکلفیت‌های مشخصی در قبال رعایت، حمایت و انکشاف حقوق بشر دارند.^{۲۲}

اصول حقوق بشر

^{۲۱} راسخ، محمد، نظریه حق، فصلنامه باروری و ناباروری: سال ۱۰ (۱۳۸۸)، شماره ۴ ص ۳۰۳

^{۲۲} Asia Pacific Forum (APF)(2013), **Human Rights Education, A Manual for National Human Rights Institutions**, P.3.

حقوق بشر در قالب ارزش‌ها، قوانین و پالیسی‌ها تجلی می‌یابد. بر اساس ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر مفاهیم مثل کرامت انسانی^{۲۳}، آزادی^{۲۴}، برابری^{۲۵} و همبستگی^{۲۶}، ستون پایه‌ها/اصول حقوق بشر را تشکیل می‌دهند. بازتاب واقعی و محسوس این مفاهیم را در شمار مشخصی اسناد حقوق بشر بین‌المللی، منطقه‌ای و قوانین اساسی کشورها می‌توان دریافت. حقوق بشر خیلی از عرصه‌های زندگی را در بر می‌گیرد.^{۲۷} در ذیل به بیان اصول حقوق بشر پرداخته می‌شود.

اصل کرامت

کرامت، پایه‌ای‌ترین اصل حقوق بشر است. در یک تعریف ساده، کرامت عبارت از ارج و حرمتی است که یک انسان صرف به خاطر انسان بودن خود از آن برخوردار است. به دلیل داشتن کرامت است که همه انسان‌ها باهم برابرند. این کرامت مربوط به انسانیت و ذات انسان می‌باشد و همه افراد در داشتن آن باهم برابر اند.

اصل برابری و عدم تبعیض

برابری یعنی این که تمام افراد انسانی از لحاظ کرامت و حقوق باهم برابرند.^{۲۸} مصداق اصل برابری در ماده‌های ۱، ۲ و ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده‌های ۲ و ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تجلی یافته‌اند.

اصل آزادی

یکی دیگر از اصول حقوق بشر، آزادی است. در یک تعریف، آزادی عبارت از حقی است که به موجب آن، افراد بتوانند استعدادها و توانایی‌های طبیعی و خدادادی خود را به کار اندازند، مشروط بر آن که حقوق و آزادی‌های دیگران را صدمه نرسانند. آزادی، اصل بسیار مهمی است که اگر وجود نداشته باشد، ارزش انسانی فهمیده نمی‌شود. استعداد او شکوفا نمی‌شود و پیشرفت و تمدن بوجود نمی‌آید. اصل آزادی ایجاب می‌کند تا کلیه موانع بر سر راه اراده انسانی برداشته شود. این اصل توسط اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۱ و ۲ تضمین شده است.

اصل همبستگی انسانی

این اصل به دنبال ایجاد و ترویج درک متقابل و مشترک از انسان، انسانیت، نیازهای اساسی و حقوق بشر در میان ملت‌ها، جوامع و آحاد جامعه بشری است. این اصل، ضرورت گفتگو، ارتباطات، همگرایی، تعاون و همکاری متقابل بین انسان‌ها را پیش می‌نهد تا از این طریق بشریت بتواند: (۱). پنانسیل انسانی خویش را بالفعل سازد (۲). به بالاترین سطح ممکن توسعه و کمال جویی راه یافته و (۳). به اهداف و آرزوهای متعالی انسانی اش در زمین نایل آید. بر بنیاد این اصل، همبستگی یعنی این که افراد و جوامع بشری به یکدیگر همبسته، تعلق‌پذیر و دارای سرنوشت مشترک‌اند؛ امری که اعلامیه جهانی حقوق بشر نماد و بازتاب‌دهنده آن است و بشریت در آن به عنوان

^{۲۳} Human Dignity

^{۲۴} Freedom

^{۲۵} Equality

28 Solidarity

^{۲۷} FRA(2013), **Training Manual on Fundamental Rights-based policing, A manual for Police Training**, European Union Agency for Fundamental Rights, Publications Office of the European Union, P.30.

^{۲۸} ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعضای یک خانواده مشترک، همواره به همکاری، صمیمیت و تعاون ترغیب گردیده است. بر اساس این اصل، ایجاب می‌کند تا آحاد جامعه بشری بر مبنای ارزش‌های مشترک نسبت به همدیگر تفاهم و همکاری داشته و یکدیگر را بسان روح واحد بپذیرند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در مقدمه و ماده اول خود به صراحت بر این نکته تأکید کرده است که همه افراد و جوامع در پناه تحقق بخشیدن به ارزش‌های حقوق بشری، جامعه‌ای را خلق کنند که در آن صلح، صفا، عدالت و صمیمیت حاکم باشد. صدر مقدمه مصرح است: «از آنجا که شناسایی کرامت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد». علاوه بر آن تأکید بر توسعه روابط دوستانه بین‌الملل، همکاری جهانی تحت حمایت سازمان ملل متحد و تأمین حقوق بشر برای همه افراد- چه شهروندان و تابعان آن کشور و چه شهروندان کشورهای دیگر باشند- نشان‌گر حاکمیت روح همکاری و مشارکت ملت‌ها است. پاراگراف اخیر مقدمه نیز اعلام می‌کند: «مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند».

علاوه بر مقدمه، ماده اول اعلامیه تجلی‌بخش چهار اصل بنیادین حقوق بشر است که قسمت اخیر آن اصل همبستگی را مورد تأکید قرار می‌دهد. این ماده مصرح است: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ کرامت و حقوق باهم برابرند، همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند». چنان که دیده می‌شود، روح برادری داشتن نسبت به همدیگر عالی‌ترین سطح همکاری و همبستگی افراد و ملل را نشان می‌دهد که اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن تأکید ورزیده است.

مصادیق حقوق بشر

حقوق بشر حوزه وسیع زندگی بشر را در بر می‌گیرد. هر فرد انسانی بر مبنای انسانیت و اصول زیربنایی چون: (۱). کرامت، (۲). برابری، (۳). آزادی و (۴). همبستگی، مستحق حقوق بشر شناخته شده و فهرست مصادیق حقوق بشر قرار زیر اند:

- | | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| ۱. حق زندگی | ۱۹. حق تأمینات اجتماعی |
| ۲. حق حریم خصوصی | ۲۰. حق سیر و سفر |
| ۳. حق اندیشیدن | ۲۱. حق خوراک و پوشاک |
| ۴. حق امنیت | ۲۲. حق دسترسی به آب آشامیدنی |
| ۵. حق تعلیم و تربیه | ۲۳. حق سرپناه مناسب |
| ۶. حق آزادی عقیده و وجدان | ۲۴. حق آزادی بیان |
| ۷. حق پناهندگی | ۲۵. حق مصونیت از شکنجه |
| ۸. حق دسترسی به اطلاعات | ۲۶. حق انتخاب کردن و شدن |
| ۹. حق ملکیت | ۲۷. حق ازدواج و تشکیل خانواده |
| ۱۰. حق برابری در برابر قانون | ۲۸. حق محیط زیست سالم |
| ۱۱. حق کار | ۲۹. حق تأسیس تشکیلات |
| ۱۲. حق توسعه | ۳۰. حق دسترسی به عدالت |
| ۱۳. حق صحت | ۳۱. حق تفریح و استراحت |
| ۱۴. حق آزادی گشت‌وگذار | ۳۲. حق داشتن شهر پاک منظم و ایمن |
| ۱۵. حق احترام متقابل | ۳۳. حق آزادی اجتماعات |
| ۱۶. حق مشارکت | ۳۴. حق جبران خسارت |
| ۱۷. حق صلح | ۳۵. حق آزادی و رهایی از بردگی |
| ۱۸. حق حفاظت از میراث‌های فرهنگی | ۳۶. شهروندی/تابعیت |

اصول و هنجارهای حقوق بشر جهانی، ناظر بر حقوق اساسی و بنیادینی است که از جمله حقوق ذاتی تلقی شده و با ابتدائی بر کرامت و حیثیت انسان، جزئی از حقوق غیرقابل سلب افراد در مقابل دولت و جامعه تلقی شده و دولت‌ها نسبت به رعایت و احترام به حقوق مزبور، ملزم و مکلف شده‌اند. جهان شمولی‌ای که از این رهگذر عرضه می‌شود غیر انحصاری است و در آن، تمامی فرهنگ‌ها مورد شناسایی قرار می‌گیرند. به این شرط که هریک از آن فرهنگ‌ها، خود، قائل به برابری شأن تمامی انسان‌ها باشد.

در این گستره است که عملکرد برخی دولت‌ها با رویکرد خاص حقوق بشری - با حفظ احترام به حاکمیت و اقتدار ملی آن‌ها - ضرورت برقراری نظام حمایتی و نظارت بر اجرای حقوق بشر مبتنی بر اصول بنیادین غیر قابل عدول در چارچوب ارجاع به نظم حقوق بین‌المللی را آشکار ساخته است. اعمال برخی از حکومت‌های سرکش و غیر قابل کنترولی که باید خارج از اصول کلاسیک دولت‌محور، توسط حقوق بین‌الملل کنترل می‌شدند. چرا که برخی اقدامات آن‌ها چنان دلخراش بوده‌اند که به لحاظ برجای گذاشتن آثار گسترده و فراملی، نمی‌توانند از دریچه حاکمیت و یا نسبت فرهنگ و یا محصور در حوزه‌های داخلی اعمال صلاحیت مورد بررسی قرار گیرند. مهمترین مسائلی که در طول تاریخ، بشریت را رنج می‌داده و زمینه‌ساز تدوین اسناد و ضوابط حقوق بشر گردیده عبارت‌اند از: تبعیضات نژادی، امتیازات طبقاتی، مساوی نشمردن انسان‌ها در شخصیت انسانی، سلب آزادی اندیشه، عقیده و بیان در قالب برده‌داری و خرید و فروش انسان و تعصبات کور مذهبی. مسؤولیت‌های اخلاقی، وجدان حقوقی و عواطف عالی‌ه انسانی هرگز اجازه نخواهند داد که در قبال نقش ابتدایی حقوق آحاد افراد بشر، بی‌تفاوت ماند و از آن غفلت کرد. در غیر این صورت خلاف بدیهی‌ترین اصول انسانی است که به صورت ناظر بی‌تفاوت، نظاره‌گر کاربرد سلاح‌های نامشروع، شکنجه، آزار سیاسی و تبلیغاتی گوناگون در کشورهای دیگر باشیم. این امر به معنای امتناع از کمک به افراد در تحصیل عدالت، در یک کشور دمکراتیک است.

بنابراین، در اسناد حقوق بشر ارزش‌هایی مورد توجه و ملحوظ نظر است که خاستگاه آن‌ها وجدان انسانی است؛ لذا بُعد فراگیر و عمومی آن ملاک است. ابتدائی منطقی حقوق بشر بر کرامت و منزلت انسانی استوار است و صرفاً از این جهت بر بشر تعلق می‌گیرد و باید مورد توجه قرار گیرد که "بشر" است و زمان و مکان و قیدی را بر نمی‌تابد. لاجرم دو بعد سلبی و ایجابی آن مورد تاکید است: ایجابی، در مقام احقاق و اعمال حق و تحقق و عینیت بخشیدن به کرامت انسانی؛ سلبی، در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم، تجاوز و مخدوش ساختن آن. از این‌منظر، تخلف از معیار و ارزش‌های انسانی، برگرفته از ملاحظات ابتدایی و ذاتاً بدیهی انسانی است که ویژگی مطلق داشته و در زمان صلح و جنگ باید رعایت شود. بشر منحیث بشریت، شایسته‌ی برخورداری از این حقوق اولیه است، حقوق اولیه‌ای که ناظر بر مشترکات انسانی است، از این حیث تفاوتی در ماهیت آن‌ها نیست. لذا نمی‌توان آن را منسوب به غرب و شرق یا فرهنگ خاصی نمود. بلکه هر جا که گروهی انسان باشد، این مسائل می‌تواند باشد. حقوق بشر با بشر به دنیا آمده و با بشرهم از دنیا خواهد رفت. نه ربطی به سازمان ملل امروز دارد و نه به انقلاب فرانسه دیروز.^{۲۹}

"حقوق بشر نمی‌تواند برای کشورهای شرقی نسبت به کشورهای غربی متفاوت باشد، و نیز نمی‌تواند برای دولت‌های توسعه یافته و دولت‌های جهان سوم هم متفاوت باشد. حقوق بشر، بدون قید و بی‌جهت است. حقوق بشر چپ و راست نمی‌شناسد، بلکه تنها انسان را به رسمیت می‌شناسد."^{۳۰}

^{۲۹} چ.او آگاروال، تاموشات، کریستیان، حقوق بشر، ترجمه و نگارش: دکتر طراز کوهی، حسین شریفی، تهران، ۱۳۸۶، چ ۲ پاییز ۱۳۹۱، ص ۳۸-۳۶.

^{۳۰} همان، ص ۱۵۵.

دسته‌بندی حقوق بشر

در یک تقسیم‌بندی، حقوق بشر در شش دسته و سه نسل قابل تفکیک و شناخت است. تقسیم‌بندی حقوق بشر در شش دسته عبارتند از: (۱). حقوق سیاسی، (۲). حقوق مدنی، (۳). حقوق اقتصادی (۴). اجتماعی، (۵). فرهنگی، (۶). حقوق همبستگی. این حقوق در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده‌اند. به همین ترتیب، در تقسیم‌بندی حقوق بشر در سه نسل: حقوق سیاسی و مدنی را حقوق نسل اول؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حقوق نسل دوم؛ و حقوق همبستگی (حق صلح، حق محیط زیست، حق توسعه، حق حفاظت از میراث مشترک بشریت) را بنام نسل سوم حقوق بشر یاد می‌کنند. تقسیم‌بندی حقوق بشر به نسل‌های سه‌گانه‌ای اول، دوم و سوم؛ و دسته‌های شش‌گانه یک تقسیم‌بندی اعتباری است. باید بخاطر داشت که این تقسیم‌بندی به معنای تقدم و تأخر و یا به لحاظ اهمیت و درجه بندی حقوق مذکور نه، بلکه بخاطر شناخت و مطالبه آسان‌تر آن‌هاست. حقوق بشر به عنوان یک کل واحد و تقسیم ناپذیر هست. "بکارگیری اصطلاح نسل القاکننده‌ای تحول تاریخی در به رسمیت شناختن و تهیه و تدوین برخی اصول و مبانی حقوق بشر در جهت معین و خاص است."^{۳۱} جهت شناسایی و تفکیک بهتر حقوق بشر، در ذیل به تعریف و ارائه مصداق‌های هر یک از دسته بندی‌های حقوق بشر می‌پردازیم:

(۱) **حقوق مدنی** - حقوقی است که به افراد امکان می‌دهد تا در جامعه با آن‌ها رفتار عادلانه، منصفانه و برابر صورت گیرد. برخی از مصداق‌های حقوق مدنی عبارتند از: حق زندگی، حق مساوی در برابر قانون، آزادی از بازداشت و توقیف خودسرانه، آزادی از مجازات‌های زاجره، آزادی در انتخاب سبک زندگی شخصی، آزادی انتخاب، تفریح، آزادی عقیده و مذهب، آزادی از بردگی، آزادی تفکر و ابراز نظر، تعلق نژادی-تباری، حق رازداری و حریمیت، عدم تبعیض، ازدواج و... در زمره‌ی حقوق مدنی افراد قرار می‌گیرند.

(۲) **حقوق سیاسی** - حقوق سیاسی حقوقی هستند که برای اشخاص در ارتباط آن‌ها با "حاکمیت" و ارزیابی عملکرد قدرت سیاسی موجود به رسمیت شناخته می‌شود. وجه مشترک میان همه این حقوق، به رسمیت شناختن "حق حیات سیاسی" است.^{۳۲} حقوق سیاسی به شهروندان امکان می‌دهد تا در سرنوشت سیاسی خویش شریک باشند و به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در امور و اداره دولت مشارکت نمایند. حقوق سیاسی متمم حیاتی‌ای حقوق مدنی است. در نبود حقوق سیاسی، حقوق مدنی فاقد معنی است.^{۳۳} برخی از مصداق‌های حقوق سیاسی عبارتند از: حق رأی، انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق ثبت شکایت، حق پناهندگی، عدم تبعید، حق دسترسی به محکمه عادلانه، حق آزادی بیان، مطبوعات و اطلاعات، حق اشتغال به کارهای سیاسی و دولتی، حق مشارکت مردم در انتخابات، حق تشکیل احزاب و تشکلات و مشارکت در آن‌ها، حق راه اندازی آزادانه اجتماعات، تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها و...

(۳) **حقوق اقتصادی** - "حقوق اقتصادی عبارت از حق دسترسی به منابع است - مانند زمین، کار، سرمایه فیزیکی و مالی - که برای ایجاد و تخصیص قانونی تبادله کالا و خدمات ضروری پنداشته می‌شود. حقوق اقتصادی یک امر واضح و خود-آشکار است. حقوق اقتصادی برای شناسایی کاملش، مستلزم حداقل سه شرط اساسی است: یکم -

^{۳۱} مهدی فیروزی، حق بر محیط زیست، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۴، ص ۴۴.

^{۳۲} حقوق سیاسی، <http://wordppt.sellfile.ir/prod-1168535-buy.html?r=20777>

^{۳۳} <http://www.preservearticles.com/201106248529/5-most-essential-political-rights-of-a-citizen.html>.

آگاهی از نیازهای اساسی اقتصادی برای فردی که می‌خواهد وارد دنیای اقتصادی شود؛ دوم - آگاهی از شرایط قانونی؛ و سوم این‌که: حقوق اقتصادی صرف در وضع شرایط عادلانه برای همه تحقق پذیر خواهد بود.^{۳۴} برخی از مصداق‌های حقوق اقتصادی عبارتند از: حق تجارت، حق ملکیت خصوصی، حق رقابت و تبادل داوطلبانه، وظیفه، کارآزادانه بدون بهره‌کشی، دستمزد برابر در برابر کار مساوی، شرایط کاری مصئون، تشکیل اتحادیه‌های تجارتي، کارگری، غذای کافی، مصوونیت از روش‌های کاری نامناسب و...

۴) **حقوق اجتماعی** - "حقوق بنیادینی است که برای هر فرد انسانی به رسمیت شناخته شده‌است؛ حقوقی که اعضای یک گروه و یا جامعه آن را صرف در ارتباط با دیگران به کار گرفته و در صورتی می‌تواند از آن خوب برخوردار گردد که دولت حوزه زندگی خصوصی افراد را محترم نگهداشته و فرد مورد حمایت دولت قرار داشته باشد. حقوق اجتماعی متمم ضروری حقوق و آزادی‌های مدنی است. برخورداری از حقوق و آزادی‌های مدنی بدون مصوونیت اجتماعی حد اقل ناممکن است. برخلاف حقوق و آزادی‌های مدنی، حقوق اقتصادی و اجتماعی آزادی از دولت نه، بلکه آزادی با کمک دولت است.

برخی از مهمترین مصداق‌های حقوق اجتماعی عبارتند از:

حق کار: در شرایط مصئون و عادلانه، با معاش مناسب و رخصتی با معاش؛

حق تعلیم و تربیه: آموزش ابتدایی، ثانوی و دانشگاهی رایگان و آموزش‌های حرفه‌ای؛

حق سرپناه/مسکن و حق صحت؛

حق تأمینات اجتماعی: رفاه عمومی، بیمه، تقاعد، فراهم‌سازی حمایت خاص برای مادران، زنان، کهن سالان، خانواده‌ها، اطفال، اشخاص دارای معلولیت و جوانان؛

حق محیط زیست سالم^{۳۵}

۵) **حقوق فرهنگی** - "حقوقی است که برای گروه‌های انسانی در پیوند با فرهنگ و هنرشان به رسمیت شناخته شده است؛ حقوقی که به گروه‌های انسانی اجازه می‌دهد تا هویت فرهنگی شان را شکل داده و از آن صیانت کنند. حقوق فرهنگی از آن جمله حقوق بشری هستند که به مردم و جوامع، آزادی دسترسی، اشتراک و انتخاب فرهنگ مورد علاقه شان را فراهم می‌سازد. هدف عمده حقوق فرهنگی تأکید بر حفاظت از حقوق فرهنگی و حصول اطمینان از پویایی فرهنگ‌ها و مؤلفه‌های آن در شرایط برابر، منصفانه و بدون تبعیض است.^{۳۶}

برخی از مهم‌ترین مصداق‌های حقوق فرهنگی عبارتند از: زبان، قومیت، هنر، معماری، آثارهای باستانی، نمادها، چگونگی اجرای مناسک دینی-مذهبی، شیوه‌های عروسی، مرده‌داری، مهمان‌داری، سبک پوشش و سبک زندگی... حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اساساً در قانون و در عمل از همدیگر فرقی ندارند. همه‌ی این حقوق غیر قابل تقسیم و دارای وابستگی متقابل اند. سرشت تقسیم ناپذیری و وابستگی متقابل حقوق بشر بدین معناست که حقوق سیاسی-مدنی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر اساس اصل برابری و عدم تبعیض برای همه افراد بشر صادق است. دولت مکلف تا امکان برخورداری از حقوق مذکور را فراهم ساخته و نیز

^{۳۴} Carmine Gorga, President, Polits-tics, Incorporated, Towards the Defination of Ecomomic Rights, p 3-5

^{۳۵} .FUNDAMENTAL SOCIAL RIGHTS IN EUROPE

^{۳۶} . <http://definitions.uslegal.com/c/cultural-rights>

مطالبه حقوق افراد را در برابر دولت ممکن سازد. تمام این حقوق باید توسط نهادهای ملی حقوق بشر به صورت برابر مورد انکشاف و حمایت قرار بگیرند.^{۳۷}

۶) **حقوق همبستگی** - حقوق بشر در یک قرن اخیر شاهد تحولات فراوانی بوده و به ویژه در نیم قرن اخیر، این تحول و توسعه چشم‌گیرتر بوده است. به نحوی که شاهد احترام بیشتری نسبت به حقوق بشر بوده ایم؛ لذا این دوره را عصر حقوق هم‌نامیده‌اند. با این حال اعتلای مقام حقوق بشر و حمایت از آن، مشکلات و موانعی را هم در سر راه دارد که مانند گذشته، صرفاً در وجود حاکمیت دولت‌ها خلاصه نمی‌گردد. توسعه و گسترش حقوق بشر در انتظار بحران‌های متعدد است و حیات بشر، واقعاً در معرض خطر است. مسائل مربوط به توسعه و عوامل و عوارض چند بعدی مسأله‌ای امنیت دسته جمعی و خلع سلاح، مسأله رشد جمعیت و عوارض ناشی از آن، مهاجرت، مسائل مربوط به محیط زیست، مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و ایده‌ای میراث مشترک بشریت و بهره‌برداری از منابع ماورای حاکمیت دولت‌ها و به طور کلی حقوق به معنای وسیع و مدرن آن، مسئله‌ای اساسی مورد بحث بشر امروز در سطح کلان می‌باشد. بشریت امروز دریافته است که همه‌ای انسان‌ها سرنوشت مشترک دارند و این سرنوشت که همان آینده بشریت است، در حال حاضر دچار بحران شده است و این یگانگی در عصر هم‌گرایی جهانی به معنای آن است که همه‌ای انسان‌ها زندگی، مرگ و سرنوشت مشترک دارند.

این تحولات در شرایط و اوضاع و احوال کنونی منجر به تولد و تکوین نسل جدیدی از حقوق بشر تحت عنوان نسل سوم شده که به آن "حقوق همبستگی" می‌گویند. این حقوق در کنفرانس صلح و حقوق بشر ۱۹۸۷ در اسلو، کنفرانس ۱۹۷۹ کمپوبلو، کنفرانس ۱۹۸۰ ورشو و کنفرانس ۱۹۸۲ در هاید پارک مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پیش طرح سومین میثاق بین‌المللی حقوق همبستگی، مقولات نسل سوم حقوق بشر را به چهار دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از: حق صلح، حق توسعه، حق محیط زیست و حق میراث مشترک بشریت. اما حقوق دانان در این که آیا مقولات نسل سوم حقوق بشر منحصر در موارد فوق هستند یا نه، اتفاق نظر ندارند. لذا برخی از نویسندگان عناوین دیگری را نیز همچون حق بر استعمارزدایی، حق بر ارتباطات و مساعدت‌های بشردوستانه، حق بر زبان و فرهنگ بومی، حق بر دین‌داری و یکتاپرستی و... جزء نسل سوم حقوق بشر قلمداد کرده‌اند.^{۳۸} با این حال، نسل چهارم حقوق بشر نیز در حال ظهور است. "این نسل تحت عنوان حمایت از کرامت بشر در قبال پیشرفت‌های علمی، کنجکاوی صاحب‌نظران حقوق بشر را به خود جلب کرده است. این نسل جدیدی از حقوق بشر هنوز از اعتبار و حمایت لازم برخوردار نیست."^{۳۹}

ویژگی نسل‌های حقوق بشر

اگر بخواهیم ویژگی سه نسل حقوق بشر را بیان کنیم، باید بگوییم که حقوق نسل اول، عمدتاً از جنس حقوق سلبی هستند که نباید در مقابل اجرای آن‌ها توسط صاحبان حق، مانع ایجاد کرد و حقوق نسل دوم، به طور عمده از جنس حقوق ایجابی است که تحقق آن‌ها مشروط به فراهم‌آمدن یک سلسله شرایط و امکانات است. به عبارت دیگر، ویژگی نسل اول حقوق بشر، قبل از هر چیز ناشی از "ترک فعل" و عدم مداخله و مزاحمت از جانب دولت است؛ مثلاً برای آزادی بیان، وظیفه‌ی دولت آن است که از تشکیل اجتماعات جلوگیری نکند.

^{۳۷} Economic, Social and Cultural Rights, Handbook for National, Human Rights Institutions(p.4)

^{۳۸} فیروزی، مهدی، حق بر محیط زیست، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی ۱۳۸۴، ص ۵۰.

^{۳۹} دکتر مولایی، یوسف، مقاله حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مهر ماه ۸۶: Cluster Project on national capacity for protection and promotion of human rights and greater access to justice.

اما ویژگی نسل دوم حقوق بشر بر عکس است، یعنی ایفای حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محتاج "اقدام" و "عمل مثبت" از ناحیه دولت است؛ لذا حقوق قابل مطالبه از دولت هستند. مثلاً برای حق اشتغال، دولت باید پاره ای اقدامات و برنامه های خاص را به اجرا در آورد.

ویژگی نسل سوم حقوق بشر آن است که این حقوق مبتنی بر "همکاری" و "اقدامات دسته جمعی" همه، اعم از دولت ها، افراد و اشخاص حقوقی است، یعنی بدون همکاری، همیاری و تلاش همگانی این حقوق محقق نخواهد شد.

نکته ای که باید توجه داشت این است که اگر چه حقوق مدنی و سیاسی جزء حقوق سلبی و منفی هستند که دولت نباید در آن ها مداخله کند، ولی از سوی دیگر، همین حقوق در بسیاری از موارد مستلزم دخالت ایجابی دولت در جهت رعایت و تضمین آن است. زیرا بدون وجود سیستم حمایتی نهادینه شده، تحقق حق های مدنی و سیاسی امکان پذیر نخواهد بود.

یکپارچگی نسل های حقوق بشر

تردیدی نیست که کل دسته ها و نسل های حقوق بشر برای یک حیات با کرامت، ضروری است. یکپارچگی نسل های حقوق بشر برای شخص یا موضوع واحدی به نام انسان، نقش مؤثری در همبستگی بین المللی برای حمایت از حقوق بشر دارد. برشمردن سه نسل حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق همبستگی در عصر جهان گرایی موجب پیوند بین بانیان و طرفداران هر سه نسل گردیده است، به نحوی که رعایت هر یک، تضمین دیگری را سبب خواهد شد.

اعلامیه ی وینا و طرح اجرایی آن که در "کنفرانس جهانی حقوق بشر" که در سال ۱۹۹۳ در وینا برگزار شد، در بند پنجم از بخش یکم، در خصوص پیوند میان نسل های مختلف حقوق بشر می گوید: "تمام انواع حقوق بشر، جهان شمول و تقسیم ناپذیرند و با هم وابستگی متقابل و ارتباط تنگاتنگ دارند." در بند هشتم از همان بخش تأکید می کند:

"دموکراسی، توسعه و رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی با هم وابستگی متقابل دارند و سبب استحکام همدیگر می شوند."

آن چه از این عبارات استفاده می شود این است که، کشورهای شرکت کننده در این کنفرانس بر موضوع پیوند میان توسعه یعنی حقوق نسل سوم، دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی و همین طور حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صحنه گذاشتند و برای تمامی این حقوق اهمیتی یکسان قائل شدند. بنابراین، هم اکنون جامعه ی بین الملل به این اجماع دست یافته است که نسل های مختلف حقوق بشر با یکدیگر ارتباط متقابل دارند و از هم تفکیک ناپذیرند. این امر خود موجب به وجود آمدن نسلی یکپارچه از نسل های مختلف حقوق بشر می شود که به آن "نسل هزاره ای جدید حقوق بشر" می گویند. بازتاب این امر در گزارش دبیر کل پیشین سازمان ملل به اعضای این سازمان، تحت عنوان "دستور کاری برای صلح" و "اعلامیه هزاره ملل" نیز آمده است.

بدین ترتیب حق بر محیط زیست و دیگر مقولات نسل سوم حقوق بشر یکی از اشکال بیان حیثیت انسان تلقی می گردد که مکمل حقوق بشر برای نسل حاضر و شرط تحقق آن برای نسل آینده می باشد.

ذکر این مطالب خالی از فایده نیست که بر خلاف تصور برخی از نویسندگان که سه نسل از حقوق بشر را اشتباه و خطرناک می پندارند و اعتقاد دارند که این امر موجب ایجاد فاصله بین حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با توسعه و محیط زیست می گردد، اما به نظر می رسد که با برشمردن سه نسل

حقوق بشر، تأکید کمیشنری عالی ملل متحد در امور حقوق بشر، کنفرانس جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد، دبیر کل و اعضای سازمان ملل در کنفرانس هزاره‌ی جدید بر جهانی بودن، وابسته بودن و همبسته بودن آن موجب می‌شود تا طیف‌های مختلف فرهنگی جهان که به یک نسل از حقوق بشر اعتقاد دارند، متوجه دیگر نسل‌ها نیز شوند و این علقه و پیوند، به حمایت همه جانبه از حقوق بشر منتهی گردد. دنیای امروز غرب به این نتیجه رسیده است که توسعه‌ی اقتصادی پایدار سه بعد دارد که عبارت اند از: ۱. حفظ محیط زیست ۲. آزادی‌های اساسی ۳. توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی. لذا همان طور که ریئس مرکز حقوق بشر سازمان ملل می‌گوید: مفاهیم حقوق بشر و حقوق همبستگی به طور تاریخی یکدیگر را تقویت می‌کنند.

بنابراین، در مجموع می‌توان گفت که بازتاب پدید آمدن نسل سوم حقوق بشر، ایجاد علقه و ارتباط با نسل‌های اول و دوم این حقوق است. به طوری که می‌توان استدلال کرد که حق محیط زیست، پیش نیازی است برای برخورداری از دیگر حق‌های بشری، چرا که برای بهره‌مند شدن انسان‌ها از این حقوق، فرض بر این است که آنان از حد اقل سلامتی و تندرستی برخوردارند. بدین ترتیب حق برخورداری از محیط زیست سالم را می‌توان در بنیادی‌ترین حق شناخته شده برای بشر یافت؛ یعنی حق حیات. به عبارت دیگر آنچه که زمینه‌ساز بهره‌مندی از دیگر حقوق است، حق محیط زیست سالم است.^{۴۰}

۲. مفهوم صلح

۲.۱. صلح به مفهوم امنیت انسانی

در مورد صلح تعریف‌های زیادی ارائه شده است. یکی از تعریف‌های که بیشتر ارزش‌های حقوق بشری را بر می‌تابد، همانا صلح به معنای "امنیت انسانی"^{۴۱} است. در این تعریف، صلح یعنی امنیت انسانی؛ حالتی که انسان خود را از ترس و فقر آزاد احساس نماید.^{۴۲} هدف امنیت انسانی محافظت از هسته حیاتی^{۴۳} همه‌ی افراد بشر در مقابل تهدیدهای شایع است^{۴۴}، به نحوی که با شکوفایی و کمال بلند مدت افراد بشر سازگاری داشته باشد. در تبیین هدف امنیت انسانی، چند نکته مهمی وجود دارد که قرار ذیل بر شمرده می‌شوند:

- **محافظت^{۴۵}:** منظور از محافظت در این‌جا، حفظ و نگهداری حالت آرامش فردی و مراقبت و حمایت از افراد در برابر تهدیدها و خطرهای است. با پذیرش این‌که انسان با خطرهای طبیعی چون سیل، زلزله و طوفان؛ با تهدیدهای سیاسی و اقتصادی چون فقر و تنگدستی، حملات تروریستی، جنگ و منازعات خشونت آمیز؛ و معضلات خارج از اراده‌ی فردی مانند غذا، آب آشامیدنی، سرپناه، فقدان امکانات صحی، آموزشی و انواع بیماری‌ها روبرو هستند، پس باید افراد بشر با تدابیر پیش‌گیرانه، سازمان یافته و نهادینه شده مورد حمایت قرار بگیرند، نه با اقدامات انفعالی، پس از وقوع حادثه آن‌هم به صورت دفعی و موقت.

^{۴۰} فیروزی، مهدی، حق بر محیط زیست، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی ۱۳۸۴.

^{۴۱} Human Security

^{۴۲} دیپارتمنت مطالعات صلح و منازعه، مرکز ملی تحقیقات پالیسی، دانشگاه کابل، نقش تعلیم و تربیه در اعمار صلح در افغانستان.

ص. ۶

^{۴۳} Vital Core

^{۴۴} Pervasive Threats

^{۴۵} Protection

- **محافظت از هسته حیاتی^{۴۶}:** هدف از محافظت هسته حیاتی، بر رفع احتیاجات اولیه و برآورده شدن نیازهای اساسی بشر در بعد کمی و کیفی آن عطف توجه است. در بعد کمی تأمین احتیاجات اولیه مانند غذا، مسکن، آموزش، صحت... و در بعد کیفی پیوند وثیقی آن با شخصیت افراد انسانی مطرح است، که در برگیرنده آزادی و استقلال فردی، حق تعیین سرنوشت و مشارکت آزاد در زندگی اجتماعی است. از این نظر، رهایی از ساختارهای سرکوبگرانه قدرت در سطوح مختلف لازمه امنیت انسانی است که مفهوم مذکور ربط وثیقی با دموکراسی در همه ابعاد آن دارد.

- **همه افراد بشر^{۴۷}:** هدف از به کارگیری همه افراد بشر در امنیت انسانی، مفهوم امنیت را از دولت به فرد بشر قطع نظر از جنسیت، نژاد، دین، قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می‌کند. در واقع هدف امنیت انسانی متمایز از هدفی است که دولت‌ها در قرون نوزدهم و بیستم دنبال می‌کردند که همانا حراست قلمروشان بود. بنابر این طبیعی است که در عرصه بین‌المللی نیز توجه آن عمدتاً معطوف به توسعه انسانی و حقوق بشر باشد.

- **تهدیدهای شایع^{۴۸}:** تهدیدها از نظر مکانیزم عمل معمولاً به دو دسته تقسیم می‌شوند. تهدیدهای مستقیم مانند: جنگ، قتل عام و منزوی‌سازی؛ و تهدیدهای غیر مستقیم مانند سرمایه‌گذاری بیش از حد در امور نظامی (یا موارد خاص دیگر)، عقب‌ماندگی و عدم سرمایه‌گذاری لازم در بخش‌های دیگری چون تحصیل، صحت و محیط زیست.^{۴۹}

امنیت انسانی، مفهوم امنیت را از چارچوب تعریف سنتی و امنیت ملی دولت‌محور فراتر برده و در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدنی گشاییده است. تعریف صلح به معنای امنیت انسانی به زبان ساده بدین معناست که صلح در یک سطح خاصی از تأمین حقوق سیاسی-مدنی؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و حق توسعه و محیط زیست سالم تحقق پذیر است. بر این اساس، تحقق صلح در زندگی اجتماعی از طریق اعمال فشارهای نظامی و سرکوب‌سازی مردم منتفی است؛ مگر این‌که دولت و ملت‌ها شرایط و امکانات لازم سیاسی-مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به حد کافی عطف توجه قرار داده باشند. صلح در هر شرایطی عملی نیست؛ مگر این‌که شرایط و زمینه‌های لازم آن فراهم آمده باشد- درست مثل این‌که آب نه در هر درجه‌ای، بلکه فقط در ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد به جوش می‌آید.

تعریف صلح به معنای امنیت انسانی، یک تعریف حقوق‌بشر-محور است؛ مبتنی بر این تعریف، حقوق بشر پیش‌شرط تمام عیار تحقق صلح پایدار است.

^{۴۶} Protection of vital core

^{۴۷} All individual human beings

^{۴۸} Pervasive Threats

^{۴۹} قاسمی، محمدعلی، امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴،

ص ۸۱۹-۸۲۱.

۲.۲. انواع صلح

۲.۲.۱. صلح منفی:

به دلیل جایگاه‌های مختلفی که صلح در حوزه‌های فرهنگی، دین، تاریخ، اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی دارد، مفاهیم متعددی از آن بسته به هریک از این جایگاه‌ها ارائه شده‌است. از نظر مفهومی و در مطالعات صلح این واژه به طور سنتی و از ابتدا برای "نبود وضعیت تجاوز، خشونت یا مخاصمه به کار رفته و هنوز هم این جنبه‌ی آن غالب‌تر جلوه می‌کند. علی‌الرغم، نگرش سنتی که رویکردی حداقلی نسبت به صلح است، امروزه به دلیل گستره‌ی وسیعی که مفهوم صلح در پرتو نگرش‌های اخیر از امنیت انسانی و حقوق بشر یافته، از آن (صلح منفی) فراتر رفته و ایجاد و حفظ روابط به هنجار میان-انسانی و بین دولتی و ایمنی درحوزه‌ی رفاه اجتماعی و اقتصادی را نیز در بر گرفته‌است. در ادبیات حقوقی و سیاسی صلح منفی اساساً ناظر بر نبود و نفی جنگ است و نه سایر اقدامات برای صلح.^{۵۰}

۲.۲.۲. صلح مثبت:

مبتنی بر گذار از حالت حداقل شرایط صلح به سمت حداکثرسازی وضعیت‌هایی است که در آن زندگی پایدار در وضع موجود بشر در همه‌ی محیط‌های سیاسی، فرهنگی، تمدنی و جغرافیایی میسر گردد. چنین مسئله‌ای بر "تغییر اساسی" استوار است؛ تحقق ایده صلح مثبت، با مفهوم تحول منازعه^{۵۱} گره خورده است که با ایجاد تغییر و تحول در ساختارها و نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دنبال می‌گردد. این در حالی است که جست‌وجوی صلح مثبت، نسل سوم حقوق بشر/حقوق همبستگی (حق توسعه، حق صلح، حفظ میراث مشترک بشریت و محیط زیست) را نیز با خود همراه می‌سازد. در این صورت، همچنان که توسعه‌ی برابر ملت‌ها، دولت‌ها و افراد، مستلزم وجود آرامش و امنیت خاطر یعنی صلح ذهنی، مادی، ملی و بین‌المللی است، صلح نیز تحکیم و تعقیب توسعه را یکی از مجاری و ابزارهای لازم در فرایند صلح‌سازی جهانی می‌شمارد. در نهایت در مناسبات صلح منفی و مثبت، پیشگامی در زمینه‌ی تحقق بخشی به الزامات برقراری صلح مثبت، مقدم بر صلح منفی خواهد بود، زیرا مطالعات واقع‌گرایان نیز به خوبی نشان داده که بخشی مهم از علل وقوع درگیری و جنگ، نامساعد بودن شرایط زندگی ملت‌ها و عدم تعادل در توزیع امکانات و دسترسی به آن‌هاست.^{۵۲}

^{۵۰} پیمان نامامیان، محمد سهراب بیگ، مبارزه با تروریسم؛ راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی، ۱۳۹۱، ص ۶.

^{۵۱} تحول منازعه، مفهومی است که بر تغییر و تحول منازعات پنهان و آشکار اجتماعی و سیاسی از طریق رسیدگی و ایجاد تغییر در شرایط، رویه و رفتارها و روابط در یک فرآیند صلح آمیز اشاره دارد. تحول منازعه عرصه وسیعی را در بر می‌گیرد که بر تغییر و تحول تمام مشکلات ساختاری و فرهنگی که سبب وقوع جنگ و منازعات خشونت آمیز می‌شوند، را مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌دهد. این عرصه تغییرات در سیاست‌ها، پالیسی‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌ها، قوانین و جنبه‌های عرفی که مانع رسیدن به صلح می‌شود، را نیز در بر می‌گیرد.

^{۵۲} پیمان نامامیان، محمد سهراب بیگ، مبارزه با تروریسم؛ راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی، ۱۳۹۱، ص ۶.

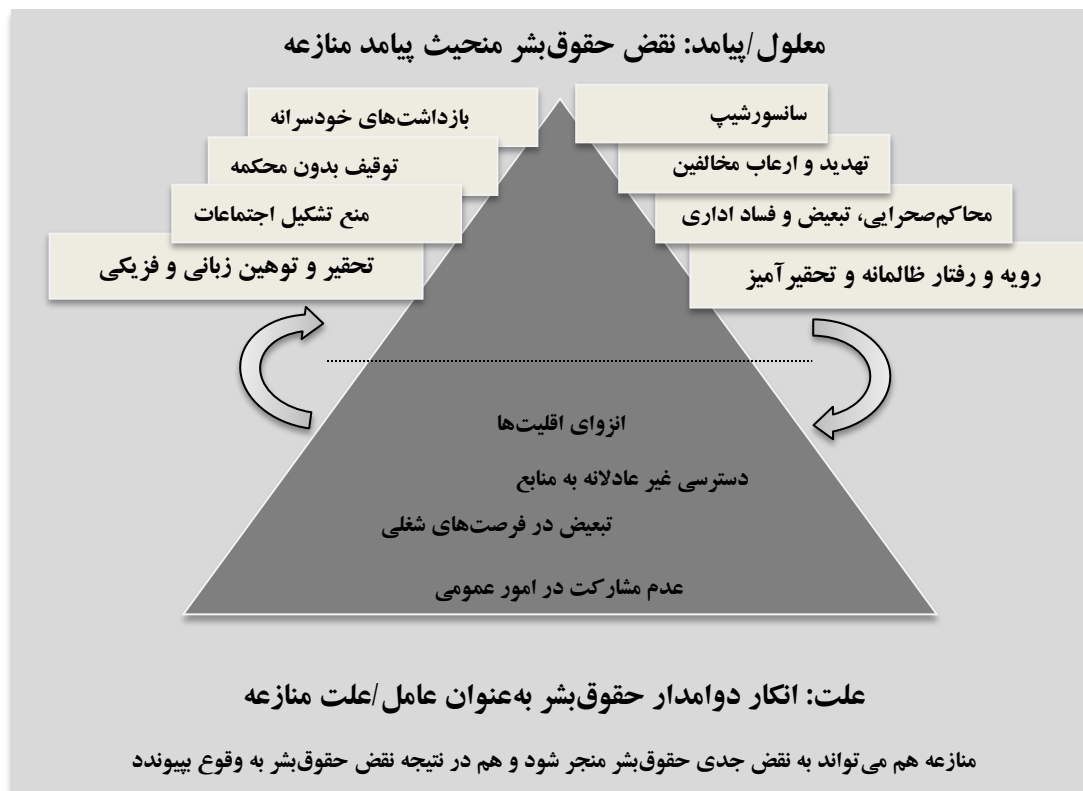
گفتار دوم: ارتباط حقوق بشر با منازعه، نیازهای اساسی و صلح سازی

۱. ارتباط حقوق بشر با منازعه

نقش سازنده حقوق بشر در رفع مشکلات جامعه بشری و ایجاد صلح آشکارا و انکار ناپذیر است. مطالعه کشورهای پسا منازعه که حقوق بشر محور^{۵۳} عمل کرده اند، نشان می دهد که نتیجه ی عمل آن ها منجر به بهبود وضعیت زندگی مردم گردیده و به صلح انجامیده است.

بررسی وضعیت های متعدد در سراسر جهان نشان می دهد که منازعات خشونت آمیز منجر به نقض جدی حقوق بشر می شود. مطالعات موردی زیادی در زمینه وجود دارد که در زیر به مواردی از راندا و سریلانکا اشاره می شود. به نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا ببانیدیشید که در آن بیش از هشتصد هزار (۸۰۰۰۰۰) نفر در ۱۰۰ روز کشته شدند و بیشتر از آن از خانه های شان فرار کردند. عکس قضیه نیز صادق است: منازعات خشونت آمیز می تواند ناشی از ناکامی و عدم حمایت دولت از حقوق بشر به وجود آید.

شکل شماره (۱): رابطه حقوق بشر و منازعه



^{۵۳} Human Rights Based Approach

مورد دوم قضیه سریلانکا است. در سریلانکا، محرومیت و انزوای طولانی مدت اقلیت تامیل، توسط دولتی که متشکل از اکثریت مسلط سینهالی‌ها بود، به یک منازعه داخلی طولانی مدت منجر گردید. خشونت برای اولین بار در سال ۱۹۵۶ اتفاق افتاد، زمانی که حق زبان و دسترسی عادلانه به تعلیم و تربیت تامیل‌ها، توسط دولت قانوناً (قانون فقط سینهالی‌ها، ۱۹۵۶) تکذیب گردید. از این رو، در ضمن بسیاری از مسایل دیگر مشکل به درازا کشید. از یک طرف دولت به سرکوب خشونت‌آمیز علیه تامیل‌های مخالف شتافت و از طرف دیگر، رادیکالیزم و تشددگرایی تامیل‌ها منجر به افزایش انزوای اقتصادی و سیاسی آن‌ها گردید. بنابراین، انکار حقوق بشر سبب تشدید درگیری‌های خشونت‌آمیز شد. در یک کلام، موارد نقض حقوق بشر می‌تواند هم علت و هم معلول منازعات خشونت‌آمیز باشد.

برای وضاحت مطلب، به شکل (۲) در فوق که رابطه‌ای علت و معلولی منازعه و نقض حقوق بشر را نشان می‌دهد، نگاه کنید.

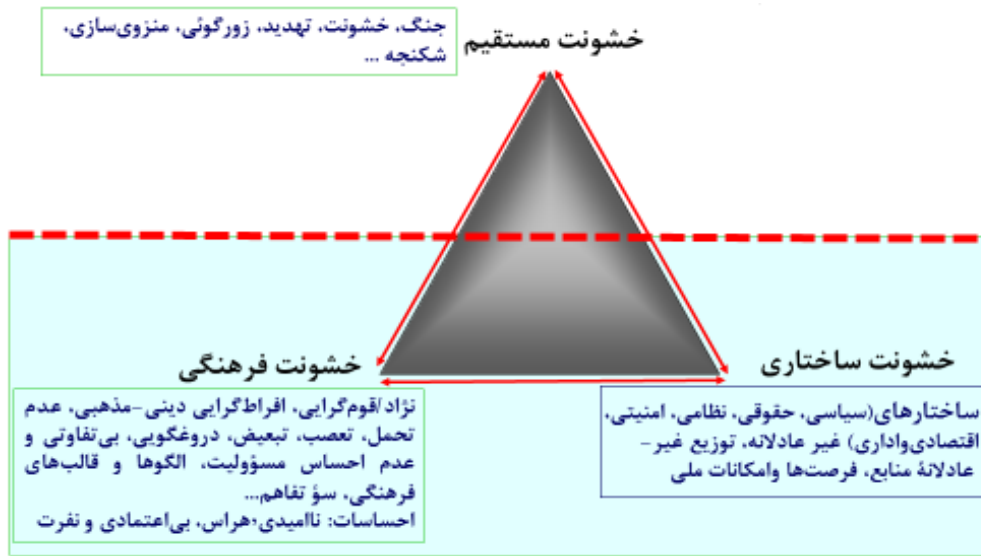
نقض حقوق بشر به عنوان علت منازعات خشونت‌بار در جنبه‌های سیاسی-مدنی و جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زندگی فرد و اجتماع پر واضح است. در جنبه سیاسی-مدنی می‌توان از استفاده بیش از حد زور توسط پولیس، تهدید، ارباب و سرکوب‌گری مخالفان سیاسی، سانسور، شکنجه و یا اعدام‌های فراقضایی نام برد. در جنبه اجتماعی و اقتصادی می‌توان به تخریب زیرساخت‌ها و تأسیسات ملکی (کلینیک‌های صحتی، مکتب‌ها، خانه‌ها، محاکم، پل و پلیچک‌ها)؛ تعبیه‌ی ماین‌های زمینی و جابه‌جایی جمعیت غیر نظامی اشاره کرد. با این حال، تشخیص نقض حقوق مردم ناشی از مشکلات ساختاری که در طول زمان بر شدت درگیری‌ها افزوده است، وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند زیرا چنین مشکلات در سیستم حکومتداری روی هم انباشته شده و جافاده است. به عنوان مثال، قوانین، سیاست‌ها و شیوه‌های یک کشور ممکن است تبعیض را نهادینه کرده باشد (طوری که در مثال بالا در سری لانکا تذکر رفت)؛ عدم دسترسی یکسان گروه‌های هویتی مختلف به منابع، و یا انکشاف نامتوازن در مناطقی اکثریت‌نشین اعضای یک گروه اجتماعی غیر از گروه مسلط سیاسی حاکم، وقوع اختلافات را جدی‌تر و محتمل‌تر می‌سازد.

این وضعیت ممکن است که ریشه در محرومیت‌های تاریخی در گذشته‌های دور داشته باشد. چنین محرومیت‌های حقوقی شاید در ابتدا قابل دید نباشد، اما با گذشت زمان محرومیت‌ها و انزوای افراد و گروه‌های قربانی توسط نظام حاکم به شکل سیستماتیک، شرایط ساختاری را ایجاد کند که سبب ایجاد تنش در جامعه گردیده و از طریق بروز تعصبات و کلیشه‌های منفی مشاهده گردد. به این مشکل، اغلب به عنوان خشونت "ساختاری" و خشونت "فرهنگی" اشاره شده است؛ چنین وضعیتی بستر ساز و تولیدکننده تخم خشونت برای وقوع جنگ‌های مستقیم فزینی است.

برای درک و شناسایی بهتر خشونت مستقیم، ساختاری (نهادها، پایگاه‌ها، نقش‌ها و گروه‌ها) و فرهنگی (باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، اسطوره‌ها، سنت‌ها، آداب و رسوم) به شکل ۳ در زیر نگاه کنید.^{۵۴}

۳۲. سیل، کریستینا، مواد ممد آموزشی حقوق بشر و نیازهای اساسی با اضافات نویسنده، ۲۰۱۰.

شکل شماره (۲): مثلث خشونت و ابعاد آن

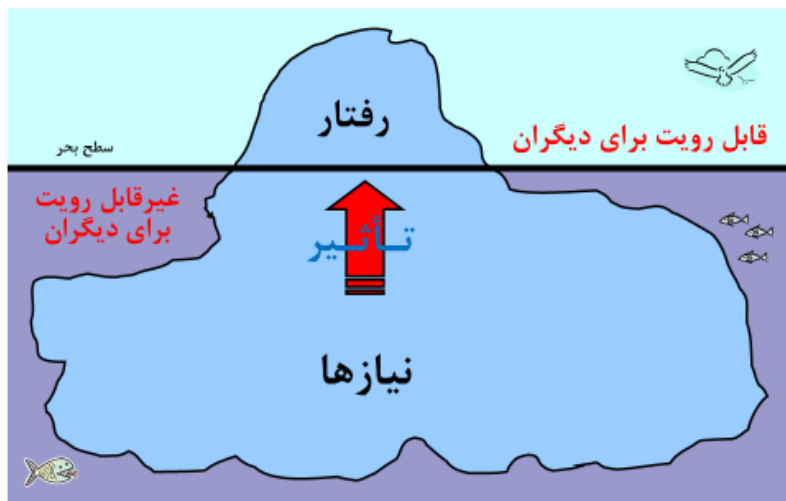


هنگامی که افراد و گروه‌ها پی‌ببرند که حقوق بشری شان عینیت نمی‌یابد، به احتمال قوی ابراز ناراضی می‌کنند. در صورتی که راه‌های مسالمت‌آمیز (مثلاً با درج شکایت‌ها و بسیج گروه‌های فشار) برای تأمین خواست و مطالبات شان وجود نداشته باشد، و به صدای‌شان در دراز مدت گوش فرا داده نشود، بعید نیست که برای جلب توجه در راستای تحقق خواسته‌های‌شان به خشونت فیزیکی متوسل شوند. البته، باید اذعان کرد که ناکامی دولت‌ها در امر حمایت از حقوق بشر همیشه به دلیل مبادرت به عمل سرکوب‌سازی نه، بلکه به علت ناکامی و وضعیت شکننده دولت‌ها است؛ در بعضی موارد، دولت‌ها در امر احترام نهادن و حمایت از حقوق شهروندان‌شان ناتوان اند تا نامتقابل. چنین حالتی ممکن به علت نهادهای ضعیف و یا در اختیار نداشتن منابع باشد. از این‌رو، در برخی جوامع در اغلب موارد، حاشیه‌رانی و محروم‌سازی مردم از حقوق بشری‌شان علت اصلی بروز منازعه و خشونت از نوع نهان و آشکار است.

از منظر تحول منازعه مبتنی بر حقوق بشر، انکار مداوم حقوق بشر صرف‌نظر از علل و چگونگی تبارز آن، به معنی برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر - هویت، رفاه و آسایش، آزادی و امنیت- است. منظور از نیازهای اساسی بشر در این‌جا نه تنها بر تأمین امرار معیشت و امکانات مادی در امر حفظ صحت و سلامت، بلکه بر مسائل معنوی چون هویت، آزادی و امنیت نیز تأکید دارد. از منظر تحول منازعه، نیازهای اساسی انسان موارد وسیعی چون: مشارکت و رفاه (سیاسی و اقتصادی)، پذیرش (برسمیت‌شناسی هویت و فرهنگ) و امنیت (غذا، سرپناه، حمایت و امنیت فیزیکی) را در بر می‌گیرد. این نیازها غیر قابل مذاکره اند. اساساً نیازهای اساسی بشر شکل‌دهنده‌ای رفتار و عملکرد بشر است (به شکل ۳ در زیر نگاه کنید). این برداشت وسیع‌تر از نیازها به وضاحت نشان می‌دهد که حقوق بشر و نیازهای اساسی هم‌پوشانی زیادی داشته و لازم و ملزوم یکدیگر اند: نیازهای اساسی شامل هویت، استقلالیت، امنیت، پذیرش، آزادی و به رسمیت شناسی، با تمام حقوق مندرج در اعلامیه جهانی و سایر اسناد بین‌المللی حقوق بشر مرتبط هستند. به گونه‌ی مثال، حق صحبت به زبان خودی (مادری)، نیاز فردی و گروهی افراد بشر را در امر حفظ هویت، آزادی، شناخت و مشارکت مرفوع می‌سازد. حق برابری و عدم تبعیض، نیازهای هویتی، آزادی، مشارکت، حمایت و پذیرش را مرفوع می‌سازد. اجرا و مدیریت عدالت، حق دسترسی به عدالت و

امنیت را مرفوع می‌سازد. خود ارادیت در اصطلاح حقوقی آن می‌تواند که نیازهای جمعی چون هویت، امنیت و آزادی را بر آورده سازد. به عبارت دیگر، تحقق حقوق بشر وسیله‌ای است برای بر آورده شدن نیازهای اساسی، زیرا حقوق بشر در تأمین کالاها، خدمات و ایجاد شرایط لازم برای رفع آن‌ها یاری می‌رساند. ضمناً ارتباط عمیق بین حقوق بشر و نیازهای اساسی در تبیین علت و بروز تنش‌های اجتماعی ناشی از عدم برخورداری مردم از حقوق‌شان نیز کمک می‌کند. منازعه فی‌نفسه مشکل‌زا نیست، بلکه بر عکس منازعه انرژی تولید کرده و می‌تواند که سهام داران، ذی‌نفعان و دست‌اندرکاران مختلف را در راستای تغییر مطلوب وادار سازد. به هر حال، در صورت بی‌توجهی به خواسته‌های مردم و سرکوب‌سازی منازعه، احتمال خشونت‌های مستقیم را افزایش می‌دهد. بنابر این، انکار و یا ناکامی در حمایت از حقوق بشر، به معنی بر آورده نشدن نیازهای اساسی است که سبب ایجاد تنش در جامعه می‌شود. عدم موجودیت مکانیزم‌های مطالبه‌ی حق و نپرداختن به علل بر آورده نشدن نیازهای اساسی مردم، احتمال وقوع خشونت را محتمل‌تر می‌سازد.

شکل شماره (۳): تأثیر نیازهای اساسی بر رفتار انسان



برای کارورزان توسعه که به حقوق بشر و تحول منازعه می‌اندیشند، بین عدم تأمین حقوق بشر، تنش‌های اجتماعی و وقوع احتمالی خشونت ارتباط نزدیک وجود دارد و آن‌ها بر نکات مهم زیر تأکید می‌ورزند:

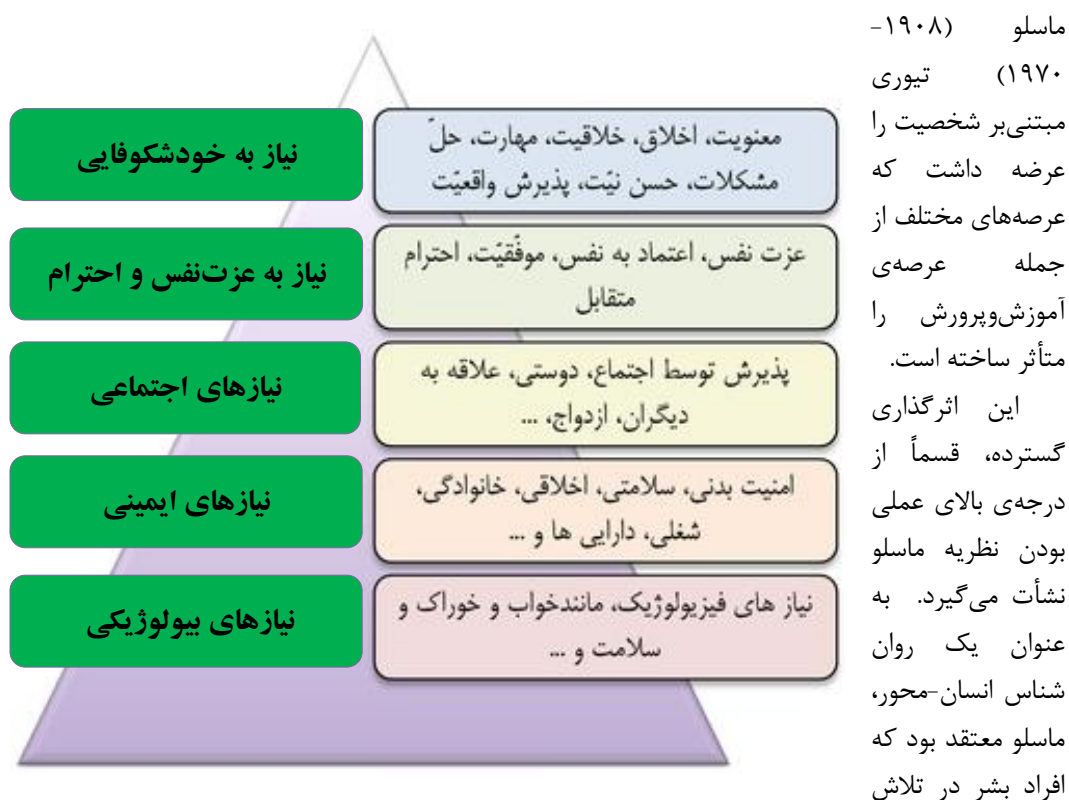
۱. برای جلوگیری از خشونت، به اندازه‌ی که توجه برای جلوگیری از خشونت مستقیم مهم است، به همان میزان توجه بر رفع خشونت‌های ساختاری که منجر به خشونت مستقیم می‌شود، نیز مهم است.
۲. نهادینه کردن احترام به حقوق بشر از طریق تسجیل حقوق بشر در قانون اساسی، تاسیس نهاد ملی حقوق بشر و مکانیزم ثبت شکایت‌ها، راهبردهای مهمی برای جلوگیری از خشونت شمرده می‌شود. این عمل در بر آورده ساختن نیازهای اساسی و انکشاف مکانیزم‌های اجتماعی برای مدیریت سازنده منازعه کمک می‌کند.
۳. توجه خاصی باید برای حفظ تنوع و حقوق اقلیت‌ها مبذول گردد. تأکید رسمی بر ایجاد نظام سیاسی جامع، نهاد دولتی و قوانینی که در آن تنوع احترام گردد، بسیار مهم است. زیرا هویت‌های گروهی در عصر حاضر از جمله فاکتورهای کلیدی منازعات درون دولتهاست که در آن رهبران حس قوی هویت را در پیوند با محرومیت از نیازها ایجاد و نارضایتی را افزایش می‌دهند. با توجه به اهمیت بنیادین نظریه‌ی نیازهای اساسی و

ارتباط آن با حقوق بینادین بشر؛ و این که هردو منحنی عوامل تعیین کننده رفتار انسان در زندگی اجتماعی نقش بازی می کنند، لازم است تا بحث ارتباط حقوق بشر با نیازهای اساسی را بیشتر باز کنیم.

۲. ارتباط حقوق بشر با نیازهای اساسی

در پیوند به نیازهای اساسی بشر، دانشمندان تقسیم بندی های متفاوتی از آن ارائه کرده اند، که کامل ترین آن، تقسیم بندی ماسلو می باشد.

شکل شماره (۴): تصویری از هرم نیازهای اولیه بشر بر اساس نظریه ماسلو



برای رسیدن به یک سطح بالاتری از قابلیت ها بوده و در جستجوی مرز های خلاقیت، ضمیر و خرد می باشند.

ماسلو آخرین درجه ی رشد شخصیتی انسان را مرحله "خودشکوفایی"^{۵۵} نام نهاده و با در نظر داشت همین پس منظر، سلسله مراتب نیازها را انکشاف بخشید. اعتقاد او بر این بود که افراد بشر با یک طبیعت ضعیف آغاز کرده که توأم با رشد شخص، این خوی و سرشت نیز به شکل کامل تری درمی آید. البته شرایط محیط زیست بر این انکشاف شخصیتی و تلاش برای قابلیت های بیشتر تأثیرات خود را دارد. تنها در شرایط صلح آمیز و محیط زیست مناسب است که مردم برای دسترسی به ضرورت های والاتری تلاش می ورزند. ماسلو ضرورت های ابتدایی را در پنج سطح قرار داده است.

- **نیازهای بیولوژیک:** این دسته از نیازها شامل آکسیجن، غذا، آب و یک دمای مناسب است و در زمره ی حیاتی ترین نیازهاست. نیازهای اولیه ی که انسان در نخستین قدم بدنبال آن هستند.

^{۵۵} Self-actualization

- **نیازهای ایمنی:** زمانی که کلیه نیازهای بیولوژیکی و فیزیولوژیکی برآورده شود، انسان به امنیت خویش فکر می‌کند.
- **نیاز به محبت، شفقت و احساس تعلق:** پس از رفع نیازهای امنیتی و فیزیولوژیکی، ضرورت های دیگری چون نیاز به محبت، شفقت و تعلق ظاهر می‌شوند. ماسلو اظهار می‌دارد که اشخاص در صدد فایق آمدن بر احساس تنهایی و بیگانگی است. این امر شامل اظهار محبت، شفقت، ارتباط با دیگران و احساس تعلق می‌باشد.
- **نیاز به داشتن قدر و منزلت:** پس از برآورده شدن سه دسته اول ضرورت‌ها، نیاز به داشتن قدر و منزلت آشکار می‌گردد. این امر شامل احساس داشتن پایگاه اجتماعی، قدر و منزلت در پیش خود و هم چنان در نزد دیگران می‌باشد. زمانی که این ضروریات محسوس نشود، شخص احساس خود کم بینی، ضعف، بیچاره گی و پوچی از خود بروز می‌دهد.
- **نیاز به خودشکوفایی و خودباوری:** تنها و تنها پس از رفع تمامی نیازهای چهارگانه‌ی متذکره، احساس خودشکوفایی در انسان فعال می‌شود. این ضرورت خود را به صورت بی‌قراری‌ها، بی‌تابی‌ها و تلاش‌ها بروز می‌دهد. شخص برای خودشکوفایی خویش دروناً احساس تنش و فقدان (احساس تهی‌بودن) کرده و برای کمال و خودشکوفایی‌اش تلاش می‌کند. خلاصه این که شخص بی‌قرار بوده و در تکاپوی "چیزی" که همیشه واضح و روشن نیست، می‌باشد.

با وجود این که این نیازها بستگی به شرایط سطح اجتماعی و محیطی دارند، اما می‌توان گفت که در یک یا چند وجه در تمام افراد بشر عمومیت دارد.^{۵۶}

نیازهای اساسی و حقوق بشر:

- تمام نوع بشر از ارزش مساوی برخوردار اند و دارای حقوق و نیازمندی‌های فطری هستند. یافته‌ها نشان می‌دهد که منازعه و خشونت در نتیجه‌ی عدم دست یافتن به نیازمندی‌ها و یا نقض حقوق بشری بوجود می‌آیند.
- اساساً حقوق و نیازمندی‌های بشری یکی هستند: انسان به آنچه "نیازمند" است "مستحق" است. نیازمندی‌ها و حقوق بشر هر دو چوکات‌های کاری هستند که ابزار تحلیلی در راستای فهم منازعه و خشونت را فراهم می‌سازند.^{۵۷}
- نیازهای اساسی محرکه‌ای است که رفتار انسان‌ها را کنترل می‌نماید. محروم‌سازی و یا انکار نیازمندی‌ها و حقوق بشر منجر به بروز منازعات می‌گردد. شیوه‌های گوناگونی برای رفع نیازهای بشر وجود دارد. به‌رحال، نیازمندی‌های بشر قابل مذاکره نیستند ولی راه‌های تامین و تکافوی آن قابل مذاکره است. تکافوی نیازهای اولیه بشر موثرترین شیوه‌ی برای تغییر رفتار، خاتمه‌بخشیدن به خشونت و حل و فصل منازعه محسوب می‌گردد.^{۵۸} از این‌رو، شناسایی نیازهای برآورده نشده در امر حل و فصل منازعات و جست‌وجوی پروسه‌ی مؤثر برای ارضای نیازمندی‌های تمام طرف‌های درگیر حیاتی به شمار می‌آید.^{۵۹}

^{۵۶} Lignell, Pia (2010), the basic needs theory handout.

^{۵۷} Lisa Schirch (2000), Women in Peacebuilding Resource & Training Manual.

^{۵۸} Ibid.

^{۵۹} Nonhoff, Deborah, Ana (2008), Building Peace & Conflict Transformation Manual.

۳. ارتباط حقوق بشر با تحول منازعه و صلح‌سازی

حقوق بشر و تحول منازعه هر دو در فرایند تغییرات مسالمت‌آمیز اجتماعی دارای عین دورنما هستند.

بحث قبلی روشن می‌سازد که بدون رسیدگی به ریشه‌های نقض حقوق بشر، مانند تبعیض علیه گروه‌های قومی خاص و عدم دسترسی آن‌ها به منابعی هم‌چون زمین، آب، آموزش و پرورش و قدرت سیاسی، تحول منازعه و صلح‌سازی ناممکن است. اساساً عدالت و صلح ارزش‌هایی در هم‌تنیده و وابسته به یکدیگر هستند. هر دو مورد، برای توسعه پایدار لازم‌اند. سعی حقوق بشر ایجاد شرایط و فضایی است که افراد و گروه‌ها در برابر هتک حرمت و اهانت محافظت گردد؛ و بدین منظور لازم‌است تا مکانیزم‌های مشخصی برای پاسخ‌گوسازی و مسؤول‌نگهداری دولت، و پروسیجرهای عادلانه و نهادینه شده برای دسترسی افراد به حقوق‌شان وجود داشته باشد. تحول منازعه و صلح‌سازی در پی فراهم‌سازی شرایط ساختاری و فرهنگی برای تحقق صلح پایدار است: شرایطی که در آن (۱)، از طریق ایجاد فرصت‌ها و حمایت‌هایی برابر عدالت اجتماعی تأمین گردد، (۲). قدرت و منابع عادلانه توزیع گردد، (۳). قانون حاکمیت داشته و بی‌طرفانه اجرا گردد، (۴). ارتباطات سالم بین افراد و گروه‌ها برقرار باشد. تحقق شرایطی با این وصف به افراد و گروه‌ها کمک می‌کند تا منازعات و اختلافات‌شان را از طریق مذاکره، به طور سازنده و بدون خشونت حل و فصل نمایند. بنابراین، برای رسیدن به یک جامعه مطلوب، حقوق بشر و تحول منازعه دارای عین نگاه‌اند؛ هر دو از فرایند تغییرات مسالمت‌آمیز اجتماعی حمایت و جریان تغییرات را تسهیل می‌نمایند.

با این حال تئوری‌های تغییر که دیدگاه‌های حقوق بشر و تحول منازعه بر آن‌ها مبتنی‌اند، نسبتاً متفاوت هستند (بابت ۲۰۰۹). در گذشته مبتنی بر دیدگاه حقوق بشر، تغییر اجتماعی ریشه در ماهیت حقوقی حقوق بشر داشت.^{۶۰} در این نگاه، تغییر با به تصویر کشیدن یک حالت نهایی مطلوب و مندرج در قوانین ملی و تعهدات بین المللی حقوق بشر ایجاد، و سپس با اعمال فشار بر دولت به منظور جست‌وجوی گزینه‌های مختلف برای تحقق حالت آرمانی مطلوب دنبال می‌گردید.

علی‌رغم این که فعالان حقوق بشر در عمل اذعان دارند که تغییر تدریجاً عملی می‌شود، در عین حال بدنال آوردن تغییر از رهگذر مطالبه حالت آرمانی هستند. حوزه حقوق بشر دخالت‌ها را طوری طراحی می‌کنند که برای تحقق حالت ایده‌آل تلاش و از آن به عقب برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. برای انجام این کار، از طریق روش‌های چون آموزش و توانمندسازی صاحبان حق^{۶۱} (شهروندان)، ارتقای ظرفیت تأمین‌کنندگان حق^{۶۲} (دولت) و با اعمال فشار از طریق جامعه بین‌المللی وارد عمل می‌شوند، تا حکومت‌ها و جوامع را برای رعایت موازین و تعهدات بین المللی حقوق بشر، وضع و تطبیق قوانین و جست‌وجوی رهیافت‌های مختلف وادار به اجرای تعهدات قانونی‌شان بسازند. اما در محور کار تحول منازعه، این ایده نهفته است که تغییر تنها زمانی می‌تواند به وقوع بپیوندد که بازیگران درون جامعه آن را بخواهند و دست‌یافتن به آن را ممکن تصور کنند. تغییر از بیرون و یا از بالا تحمیل شده نمی‌تواند. به هر حال، تغییر از طریق جناح سومی به وجه عالی قابل ترغیب و پیش‌تیبایی است. بنابراین، تحول منازعه بر طرح فرآیندهای سازنده توسل بسته و با انکشاف امکانات جریان تغییر مثبت را از طریق ایجاد تغییر در رفتار، ذهنیت‌ها و ساختارها دنبال می‌کنند؛ با این امید که چنین جریانی در نهایت به تحقق تغییرات عادلانه و دوامدار بیانجامد. بدین منظور، فعالان عرصه تحول منازعه فرآیند درک نیازها و منافع تمام طرف‌ها را تسهیل و تلاش

^{۶۰} Law-based nature of human rights

^{۶۱} Right holders

^{۶۲} Duty bearers

می‌ورزند تا از عدالت و شمولیت تمام دست اندرکاران که به صورت مستقیم و غیر مستقیم از پروسه متأثر می‌شوند، اطمینان حاصل نمایند. طرف‌ها را به گوش فرا دادن به یکدیگر ترغیب و به صورت سازنده‌ای وارد گفت‌وگو می‌سازند؛ و همچنان برای ارتقای ظرفیت طرف‌ها، متخصصین خارجی را در دسترس آن‌ها قرار می‌دهند.

با این حال که حقوق‌بشر بر فراهم‌سازی حداقل معیارها اصرار دارد، تحول منازعه بر این مسئله تأکید دارد که همان‌گونه که این معیارهای حداقلی مفید هستند، باید توسط افراد واقعی در یک سیاق واقعی تصاحب شود، انکشاف یابد و تجربه گردد. حتی با این حال هم نکات اشتراک بین این دو دیدگاه وجود دارد. چنانچه دیدگاه حقوق بشر هنجارهای پیش‌بینی شده را به مثابه چهارچوب بیرونی برای زندگی واقعی می‌بیند که مستلزم قواعدی است که در عمل بشکل انعطاف‌ناپذیر به نظر می‌رسد، اما در اصل غیر قابل چانه زنی. کارورزان توسعه که بر حقوق‌بشر تأکید دارند، و آن‌هایی که در زمینه‌ی تحول منازعه کار می‌کنند، در کل به نقطه‌ای مشترک توافق نظر دارند.

تئوری‌های مختلف تغییر، هریک از زوایای مختلف به این مسائل می‌پردازند. این به معنای تعریف مخاطب‌های مختلف، استفاده از فعالان عرصه‌های مختلف و در پیش‌گیری راهبردهای مختلف است. به عنوان مثال هردو در رابطه به مسئله غلبه بر تبعیض می‌اندیشند. از دیدگاه حقوق بشر تبعیض باید نابود شود، زیرا کرامت افراد و گروه‌ها را به معامله گرفته و از این‌رو، حقوق‌بشر را نقض می‌کند.

از دیدگاه تحول منازعه، تبعیض باید مورد رسیدگی قرار بگیرد، زیرا علت علنی و یا بالقوه برای درگیری‌های خشونت‌آمیز است. مخاطبان و بازیگران کلیدی با دلایل متعدد دریافته‌اند که این دو منطق در بسیاری موارد با هم اشتراک و در برخی موارد دیگر از هم متفاوت اند.

برنامه‌های انکشافی مبتنی بر حقوق بشر بر مردمی که تبعیض‌های مستقیم و ساختاری را تجربه می‌کنند، یاری می‌رسانند - مانند گروه‌های قومی، زنان، اقلیت‌ها، اشخاص دارای معلولیت - معمولاً با توجه بر محور فردی. کارورزان انکشافی^{۶۳} در ضمن توجه به افراد منزوی شده، با دیگران (کسانی که رفتارشان بر ذهنیت و رویه و رفتار منزوی شدگان تأثیر می‌گذارد) نیز کار می‌کنند؛ مثلاً با مردان برای غالب آمدن بر تبعیض جنسیتی، و یا با علمای دینی و مذهبی در غالب آمدن بر تبعیض براساس جنسیت.

از طرف دیگر، کار انکشافی با تمرکز بر منازعه و صلح، به صورت خاص نگران جوامعی است که منزوی شده، تا مبدا به خشونت متوسل شوند. از این‌رو، توجه خاصی را بر افراد، سازمان‌ها و نشانه‌ها، رویه و رفتارها و ارزش‌هایی که نقش "تقسیم‌کننده"^{۶۴} و "وصل‌کننده"^{۶۵} را در جامعه بازی می‌کنند، معطوف می‌دارند؛ آن‌هایی را که نقش تفریق‌کننده دارند، بنام "تقسیم‌کنندگان" و آن‌هایی را که به عنوان وصل‌کنندگان مردم خدمت می‌کنند و اساس صلح پایدار را تقویت می‌کنند بنام "وصل‌کنندگان" یاد می‌کنند. ترجیحاً وصل‌کنندگان و تقسیم‌کنندگان واقعی یا احتمالی از گروه‌های معروض به تبعیض نباشند.

بنابراین، کارورزان انکشافی که از رویکرد تحول منازعه کار می‌کنند، ممکن با افراد و گروه‌هایی کار کنند که مستقیماً از دیدگاه حقوق‌بشر مهم نیست، حد اقل در یک چارچوب زمانی کوتاه‌الی متوسط مدت. برای وضاحت بیشتر، به مثال ذیل توجه فرمایید. مثال نشان می‌دهد که در یک زمینه و در عین حال، نمونه‌های تحلیلی مختلف با رویکرد حقوق بشر و تحول منازعه، می‌توانند از راهبردهای مختلف برای برنامه‌سازی انکشافی استفاده گردد.

^{۶۳} Development Practioners

^{۶۴} Dividers

^{۶۵} Connectors

مطالعه موردی - تسهیل جریان دسترسی به عدالت و حل منازعه برای صلح سازی در نیپال

ترکیب نگاه های تحلیلی متفاوت ولی متمم یکدیگر

در نیپال، حکومت برای دوران طولانی در تأمین حقوق و منافع گروه های منزوی و مخالفین سیاسی اش ناتوان و نا متماایل بوده و در جلوگیری از گسترش فقر و محرومیت ناکام مانده است. این مسأله علت اساسی خشونت در گذشته بوده و پس از توافق صلح جامع در نوامبر ۲۰۰۶ نیز به تولید و تداوم تنش ها در جامعه انجامیده است. گروه هایی که در طول تاریخ از انزوا رنج می کشیدند، چند محل سیاسی محدود را برای ابراز ناراضی و مخالفت شان در اختیار داشتند. علت بروز این مشکل در عدم نمایندگی و عدم مشارکت گروه های منزوی و مخالفین سیاسی حکومت در ساختار نظام بود، که در طبیعت نظام سیاسی و طبقه بندی شدید جامعه نیپالی ریشه داشت. در یک چنین محیط و دستگاه حکومتی، تطبیق قانون سیاست زده، فاسد، خشن و آکنده از تبعیض شده بود.

از آن جا که افراد و گروه های به حاشیه رانده شده، حقوق و یا راه های اعاده آن را نمی دانستند و به طور معمول به نظام قضایی دسترسی نداشتند، از این رو برنامه های انکشافی متعدد در زمینه، تحقق حقوق بشر و دسترسی به عدالت را به عنوان یکی از مسایل کلیدی برای رسیدگی به حقوق آن ها دریافته است. برای انجام این کار برنامه های چون: افزایش دسترسی به عدالت از طریق ایجاد ظرفیت فرا قضایی در سطح محلی (در درون سازمان های اجتماعی و اجتماعات منزوی شده)؛ روی دست گیری مساعدت های حقوقی؛ افزایش آگاهی حقوقی در بین توده ها؛ آگاهی دهی قضات و مامورین محاکم ابتدایی در مورد مکلفیت های حقوق بشری و الزامات ناشی از آن در اجرای کار رسمی؛ و پیامدهایی رفتار آن ها (دستگاه عدلی و قضایی) بر جامعه، روی دست گرفته شد.

از طرف دیگر، فعالیت های برنامه انکشافی مبتنی بر رویکرد تحول منازعه، بیشتر بر نبود مکانیزم های مدیریت سازنده منازعه در سطوح مختلف جامعه تمرکز می کند. آن هایی که احساس انزوا می کنند تمایل به رفتارهای مخرب دارند (مثلاً از طریق بند انداختن راه های ترانسپورتی؛ بستن اداره های محلی حکومتی؛ آدم ربایی؛ خشونت های فیزیکی) تا توجه دولت را جلب کند. چنین مثال های توسط مائویست ها شدت بیشتر می یافت، چنانچه بسیاری نیپالی ها احساس می کردند که مائویست ها ثابت کردند که خشونت برای جلب توجه قدرت سیاسی و در اختیار گرفتن حوزه های انتخابات شوراها علیه دولت برای سال ها نتیجه می دهد. فرهنگ سیاسی موجود نیز در این زمینه نقش مهمی دارد؛ در بستر چنین فرهنگی فکر می شود که " برنده همه چیز را در اختیار خود می گیرد" که چنین نگرش گروه سیاسی حاکم را از توجه به منافع و همکاری با مخالفین باز می دارد. برای حل و فصل این مشکل، تحلیل گران منازعه به این نتیجه دست یافته اند که در ضمن ذکر سایر موارد، راه اندازی یک برنامه میانجیگری اجتماعی برای ارتقای ظرفیت در سطح محلی، ترویج مفاهیم بدون خشونت، میانجیگری و رویکرد مشترک برای حل منازعه مهم است. این گونه برنامه ها نشان می دهد که مردم آموزش یافته با سوابق مختلف می توانند نقش مهمی را به عنوان میانجی ایفا نمایند (مثلاً زنان، جوانان، کاست های طبقه پایین و یا اقلیت های بومی). با این رویکرد حکومت های محلی نیز مورد هدف قرار گرفتند تا مسؤولیت شان را از طریق برنامه های میانجیگری مورد توجه قرار داده و در خصوص حل منازعات مبتنی بر منافع جامعه مورد تحسین قرار بگیرند. این رویکرد حکومت محلی را به روی دست گرفتن گفت وگوها با دست اندرکاران متعدد در حوزه فعالیت شان

ترغیب نموده و از این طریق آن‌ها را در حل قانونی دعاوی مردم و ارجاع قضایای میانجیگری به آن‌ها درگیر ساخته بود.

برخی نهادهای انکشافی در نیپال عناصر هردو رویکرد را باهم ترکیب نموده اند. آن‌ها میانجیگری اجتماعی را در یک برنامه توانمندسازی حقوقی کلان‌تری که شامل حل منازعات از طریق سیستم‌های قضایی رسمی و غیر رسمی و عناصر سایر رویکردها که در فوق توسط رویکردهای حقوق بشر و تحول منازعه بحث گردید، تلفیق کرده بودند.

مطالعه موردی فوق نتایج زیر را به دست داده و نشان می‌دهد که:

عرصه حقوق بشر و تحول منازعه، دیدگاه‌های تحلیلی متفاوتی را برای حل مشکلات جوامع آسیب دیده از خشونت مطرح می‌سازد. هریک نقاط قوت خود را داشته و راهکارهایی را پیشکش می‌دارند که هردو تکمیل‌کننده یکدیگر اند و هیچ یکی به تنهایی کامل نیستند. در درازمدت هردو، از طریق رویکرد میان رشته‌ای متعدد و جامع، در دستیابی به اهداف صلح عادلانه و توسعه پایدار کمک می‌کنند.

البته زمانی که کارورزان انکشافی در کشوری مثل نیپال با رویکردهای حقوق بشر و یا تحول منازعه وارد عمل می‌شوند، ممکن یافته‌های آن‌ها صرف بر مسائل جبران، دسترسی به عدالت و حل منازعات نه، بلکه منتج به شناسایی مسایل و یافته‌های وسیع و متعددی در خور توجه بینجامد که مستلزم اقدام و به کارگیری سایر راهبردها نیز می‌باشد. در این مورد باید بخاطر داشت که راه‌های متفاوت کار در مورد تحقق حقوق بشر وجود دارد. غالباً کارورزان توسعه – شامل آن‌هایی که بر تحول منازعه تمرکز دارند- کار حقوق بشر را اکثراً و یا صرفاً در پیوند با حمایت از حقوق مدنی و سیاسی می‌دانند که شامل "راهکارهای سنتی" چون نظارت، گزارشدهی، دادخواهی، آگاهی‌دهی و تعقیب قانونی مرتکبین می‌شود. بنابراین، آن‌ها ممکن است که "کار حقوق بشر" را بیشتر حول و محور آموزش، افشاسازی و شرم‌نامه‌سازی^{۶۶}، لابی‌گری، اعاده حقوق و تقابل‌گرایی بپندارند. به هر حال، رویکرد حقوق بشر محور^{۶۷} از این درک محدود از حقوق بشر فراتر می‌رود.

رویکرد حقوق بشر محور به علل ژرف‌تر و انواع تبعیض اعمال شده علیه گروه‌های خاص می‌پردازد. این مسئله در کشوری مثل نیپال به معنای طرح راهبردها برای بهبود در مشارکت گروه‌های منزوی شده است، که روی هم‌رفته از راهبرد حقوق بشر قضا محور که در مثال بالا تذکر رفت، فراتر می‌رود. تحلیل رویکرد تحول منازعه بر افزایش مشارکت گروه‌های منزوی شده تأکید و نیز بر راهبردهایی تغییر فرهنگ و رهبری تمرکز دارد. از این‌رو، به یقین که ارتباط و نکات مشترک بین رویکرد حقوق بشر محور و رویکرد مبتنی بر تحول منازعه وجود دارد. در عرصه‌های مورد نگرانی مشترک هردو دیدگاه، رویکرد حقوق بشر محور بر حقوق قانونی افراد، گروه‌ها و مکلفیت نهادهای حکومتی تأکید می‌کند، در حالی که رویکرد تحول منازعه بر روابط، الگوهای تعاملات و ارتباطات، تصمیم‌گیری‌ها و مسائل فرهنگی توجه می‌کند. بنابراین:

شناسایی رویکرد حقوق بشر محور، به عنوان یک درک وسیع‌تر از حقوق بشر مهم است. رویکرد حقوق بشر محور در جست‌وجوی توانمندسازی منزوی‌شدگان، توانمندسازی آن‌ها در سهم‌گیری و مشارکت و تاسیس یک مکانیزم شفاف در جامعه است. روی این ملحوظ، راه‌های زیادی در خور توجه را برای همکاری در عرصه تحول منازعه

^{۶۶} Naming and Shaming

^{۶۷} HRBA

عرضه می‌دارد. عرصه منازعه نیز از ایده حل و فصل^{۶۸} و مدیریت منازعه^{۶۹}، به تحول منازعه^{۷۰} تغییر کرده و توسعه یافته است. این تغییر و تحول نیز نکات ورودی جدیدی را با نگرانی از علل و پیامدهای خشونت ساختاری برای همکاری در عرصه حقوق بشر فراهم می‌سازد.^{۷۱}

مطالعه موردی - بررسی تأثیر منفی نقض حقوق بشر بر روند صلح‌سازی در افغانستان

در بحث قبلی به جنبه‌های نظری ارتباط حقوق بشر با منازعه، نیازهای اساسی، تحول منازعه و صلح‌سازی پرداخته شد. در همین راستا دریافتیم که از زاویه دید نیازهای اساسی، حقوق بشر یک امر لازمی برای رفع نیازهای اولیه و شکوفایی استعداد انسان‌ها است؛ از دیدگاه نظریه پردازان صلح‌سازی، حقوق بشر یک امر لازمی برای تحول منازعه و ایجاد صلح محسوب می‌شود؛ و همین‌طور از نگاه کارورزان انکشافی حقوق بشر بستر ساز و هموارکننده راه دشوار توسعه است. در ذیل جنبه تطبیقی نظریه‌های مطروحه را در یک مطالعه موردی و این‌که نقض حقوق بشر چگونه بر روند صلح‌سازی در افغانستان تأثیرات منفی برجا گذاشته است را مطالعه می‌کنیم.

شواهد تاریخی-تجربی نشان می‌دهد که حقوق بشر به‌عنوان یک متغیر مستقل بر روند صلح‌سازی در جوامع مختلف تأثیرگذار بوده است و جوامع مختلف بشری به تناسب سطح تأمین و بهره‌مندی از حقوق بشر به صلح دست یافته‌اند. به همین اساس، جریان تحول منازعه و صلح‌سازی طی ۱۵ سال اخیر (۲۰۰۲-۲۰۱۷) در افغانستان نیز مستقیماً متأثر از چگونگی وضعیت حقوق بشر بوده است. در اواخر سال ۲۰۰۱، با فروری نظام طالبان و تأسیس نظام سیاسی نوین، ایجاد ساختارهای جدید، حضور گسترده جامعه جهانی و سرازیر شدن کمک‌ها، مردم به ایجاد یک جامعه حقوق بشری، دموکراتیک و صلح‌آمیز امیدوار شده بودند. موازی با تغییرات بوجود آمده در کشور، دولت هم که در پرتو ارزش‌های مندرج در قانون اساسی؛ اسلام، دموکراسی و حقوق بشر تأسیس یافته بود، در انجام مکلفیت‌های سه گانه‌ای^{۷۲} احترام، حمایت و تحقق حقوق بشر همت گماشت. طوری که در زمینه‌های ساختاری، آموزش، صحت، ارتباطات و بسا زمینه‌های دیگر به پیشرفت‌های خوبی نایل آمده است. اما و در برخی زمینه‌های دیگر مثل کارآفرینی، تأمین امنیت، عدالت، زدودن فقر و مبارزه با فساد اداری؛ و به صورت عموم در تحقق یک جامعه مبتنی بر ارزش‌های حقوق بشر همواره با یک سلسله چالش‌های جدی رو به رو بوده است.

با گذشت زمان و یکجاشدن عوامل زنجیره‌ای منفی چون (۱). ناآشنایی مردم با حقوق بشری شان، (۲). فساد اداری و پیچیدگی در بافت‌های اجتماعی، (۳). پائین بودن سطح فرهنگی جامعه (۴). شناخت ناکافی جامعه جهانی از واقعیت‌های جامعه افغانستان و (۴). برخی نارسایی‌ها در نحوه مدیریت و رهبری امور کشور، دست به دست هم داد و سبب شد تا نقض حقوق بشر ادامه یابد و وضعیت حقوق بشری مردم - حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - طوری که باید، در کشور بهبودی لازم پیدا نکند. تأمین نشدن حقوق بشر مردم را برخلاف انتظارشان

حل و فصل منازعه، مفهومی است که بر حل منازعات آشکار و علل ساختاری آن می‌پردازد. = Conflict Resolution^{۶۸}

مدیریت منازعه، مفهومی است که بر حل منازعه بدون خشونت اشاره دارد. = Conflict Management^{۶۹}

مفهوم تحول منازعه، فراتر از حل و فصل و مدیریت منازعه، که سرچشمه‌های وسیع اجتماعی و = Conflict Transformation^{۷۰} سیاسی منازعه را مورد رسیدگی قرار داده و انرژی‌های منفی خشونت‌آمیز را در راستای تغییرات مثبت اجتماعی و سیاسی سوق می‌دهد.

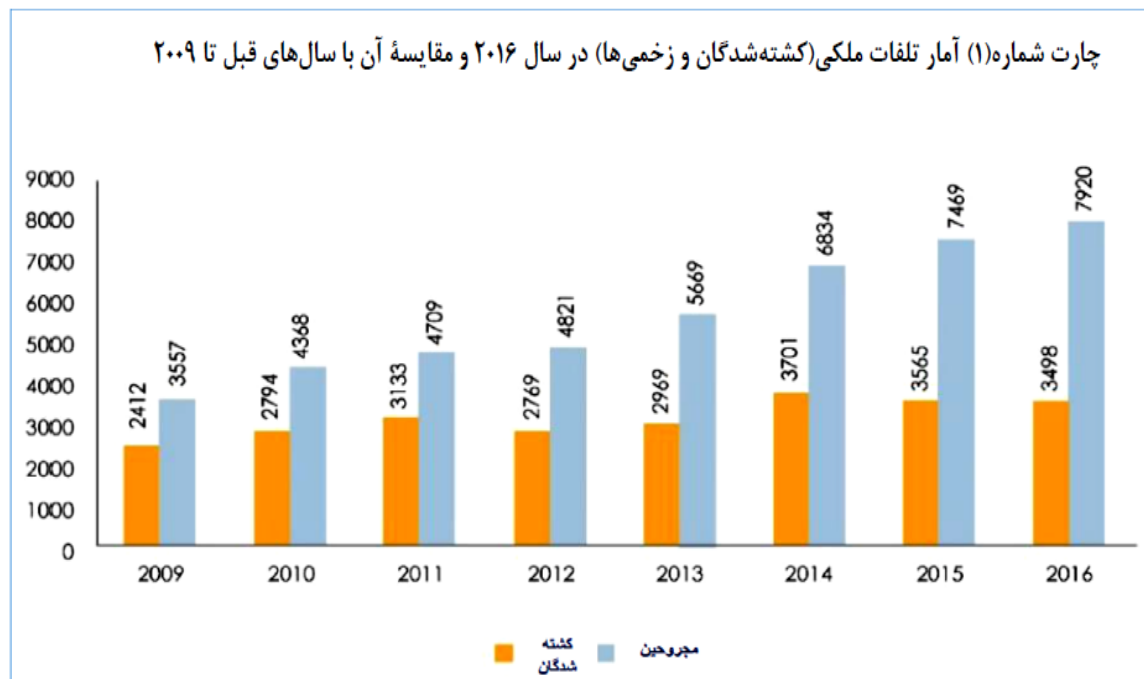
^{۷۱} Ibid

^{۷۲} Tripartite obligation of state

در وضعیت نارضایتی و ترس و فقر فرو گذاشت و منتج به برگشت حالت منازعه، ناامیدی و ایجاد ناآرامی‌های اجتماعی به اشکال مختلف در افغانستان شد. وضعیتی که امکان دستیابی به صلح؛ و دل بستن مردم به این امید که دیگر صفحه تاریک زندگی شان بسته شده و از این پس دوران تجربه صلح و خوشبختی‌های زندگی‌است را بازم در سطح ایده، شعار و گفتگو باقی گذاشت. تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که حقوق بشر در افغانستان به صورت روزمره نقض می‌شود؛ و همین مسأله بر موفقیت روند صلح‌سازی در کشور تأثیر منفی برجا گذاشته است که در ذیل به برخی مواردی آن می‌پردازیم.

بر اساس گزارش ملل متحد که در ماه فبروری ۲۰۱۷ در مورد تلفات ملکی به نشر رسید، در سال ۲۰۱۶ به تعداد ۱۱۴۱۸ نفر از افراد ملکی - جدای از تلفات نظامی - در منازعات مسلحانه جاری در کشور کشته و زخمی شده‌اند. از این میان ۳۴۹۸ فرد ملکی کشته و ۷۹۲۰ دیگر زخمی شده‌اند. این رقم شامل ۳۵۱۲ طفل می‌باشد که ۹۲۳ کشته و ۲۵۸۹ زخمی را در بر گرفته و حدود ۲۴٪ افزایش را در مقایسه با مدت زمان مشابه سال قبل نشان می‌دهد. بر این اساس روزانه در کشور ۳۱ نفر کشته و زخمی می‌شوند که از این میان ۹ تا ۱۰ تن آن‌ها طفل اند.

نیروهای مخالف دولت، به طور عمده طالبان، مسؤول نزدیک به دو سوم تلفات غیر نظامیان و نیروهای طرفدار دولت مسؤول نزدیک به یک چهارم این تلفات بوده‌اند.^{۷۳} چارت شماره (۱) تلفات ملکی را از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۶ به نمایش می‌گذارد. مطالعه مقایسه‌ای تلفات ملکی از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ سیر صعودی را نشان می‌دهد. برای مشاهده وضعیت چارت شماره (۱) را ببینید.



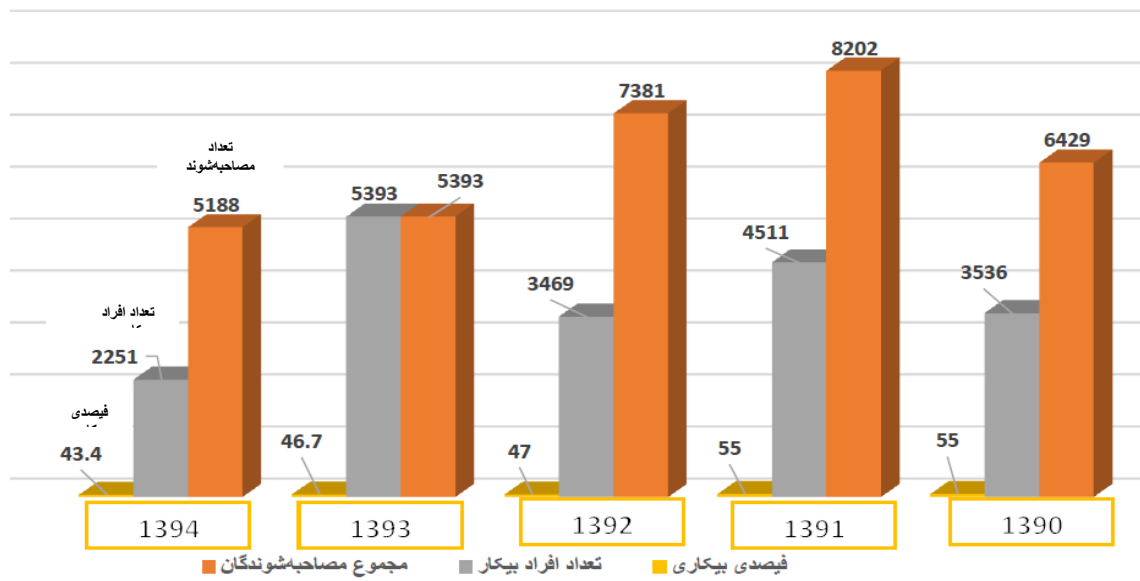
^{۷۳} کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر و هیأت معاونت ملل متحد (۲۰۱۷)، گزارش سال ۲۰۱۶، محافظت افراد ملکی در منازعات مسلحانه در افغانستان.

تحلیل این وضعیت از دید حقوق بشر به این معناست که در افغانستان حق زندگی بشر به عنوان اساسی ترین حق، که سایر حقوق و آزادی های اساسی بر آن مترتب می شوند، مورد احترام و حمایت قرار نمی گیرد. پدیده جنگ و خشونت خود باعث نقض حقوق بشر شده، و وقتی با عدم التزام نیروهای متخاصم، به ویژه مخالفان مسلح دولت به اصول و ارزش های قانون اساسی، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه همراه می شود، حقوق بشر را بیشتر نقض می کند.

به همین سان، اگر حق هایی دیگری مثل حق کار، تعلیم و تربیه، صحت، سرپناه، زندگی مناسب، تأمینات اجتماعی، گذشت و گذار، امنیت، ازدواج و... را که از جمله حق هایی اساسی در زندگی افراد محسوب می شوند را بررسی کنیم، بازهم می بینیم که این حقوق به مقیاس گسترده در افغانستان نقض می شوند.

گزارش های "حقوق اقتصادی و اجتماعی در افغانستان" که توسط کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان هر ساله به نشر می رسد، حاکی است که تأمین حقوق بشر در کشور با چالش مواجه است و مردم در سطح بالایی از حقوق بشری شان برخوردار نیستند. به طور مثال، حق کار یکی از حقوق اساسی افراد است و دولت مکلف به ایجاد زمینه کار و اشتغال است ولی عملاً دیده می شود که دولت افغانستان در ایجاد زمینه های کار و اشتغال دچار چالش بوده است. مردم سال های دشوار بیکاری را پشت سر گذاشته و هنوز هم روزهای سخت بیکاری را در زندگی روزمره شان تجربه می کنند. بر اساس یافته های کمیسیون که در سال ۱۳۹۴ با ۵۱۸۸ نفر در سطح کشور مصاحبه کرده است، به تعداد ۲۲۵۱ نفر (۴۳،۴ فیصد) آن ها بیکار بوده اند. مطالعه مقایسه ای وضعیت بیکاری در کشور طی سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ حالت نوسانی بین ۵۵ الی ۴۳،۴ فیصد را نشان می دهد.^{۷۴} برای مشاهده وضعیت به چارت شماره (۲) مراجعه شود.

چارت شماره (۲) میزان بیکاری در سال ۱۳۹۴ و مقایسه آن با سال های قبل تا ۱۳۹۰



^{۷۴} کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، گزارش های ششم، هفتم و هشتم، سال های ۱۳۹۰-۱۳۹۴.

بیکاری و دوام آن طی سال‌های پی در پی بدون بهبود در استاندارد زندگی مردم به این معنی است که دولت در انجام "مکلفیت‌های اساسی حداقلی"^{۷۵} اش نتوانسته وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان را به صورت "تدریجی"^{۷۶} بهبود ببخشد. شخص بیکار درآمد و معاش ندارد. وقتی یک شخص کار و معاش نداشته باشد، فقیر است و نمی‌تواند که نیازمندی‌های زندگی فردی و خانوادگی خویش را تأمین کند. ضمناً بیکاری توانایی‌های فرد را در تأمین نیازهای آموزشی، صحت، غذا، پوشاک، سرپناه و... تضعیف می‌کند؛ موقعیت اجتماعی آن‌ها را در سطح پائین تنزل داده و یک نوع حالت خود کم‌بینی، دل‌شکستگی و احساس تنفر را در افراد بی‌کار و فقیر نسبت به زندگی، نسبت به خود، خانواده و دیگران به وجود می‌آورد که خود به خود زمینه را برای استمرار شرایط جنگ، خشونت، ناامنی و ارتکاب جرایم اجتماعی فراهم می‌سازد. این در حالی است که اگر در کشورهای پیشرفته سطح بیکاری به ۱۵ تا ۲۰٪ برسد، جامعه وضعیت ناآرامی را به خود اختیار می‌کند.

بر اساس یافته‌های موسسه تحقیقاتی لیگاتوم که در سال ۲۰۱۶ به نشر رسیده است، افغانستان از نگاه رفاه و خوشبختی^{۷۷} از بین ۱۴۹ کشور در مقام ۱۴۸ قرار گرفته است. همین‌طور، از لحاظ حکومتداری در مقام ۱۴۷ام، از لحاظ تعلیم و تربیه مقام ۱۴۱ام، از لحاظ امنیت و مصوونیت در مقام ۱۴۶ام، از لحاظ آزادی‌های شخصی در مقام ۱۴۹ام، از لحاظ سرمایه اجتماعی در مقام ۱۴۷ام و از لحاظ صحت در مقام ۱۳۸ام قرار دارد.^{۷۸} موسسه لیگاتوم از سال ۲۰۰۹ به این سو، کشورها را به اساس سطح رفاه و خوشبختی ارزیابی می‌کند.

بربنیاد ارقام برنامه انکشافی ملی افغانستان، ۴۲٪ مردم کشور زیر خط فقر قرار دارند، و ۴۵٪ مردم توانائی خرید غذای ضروری (۲۱۰۰ کالوری) را ندارند.^{۷۹}

تلفات ملکی، بیکاری، حکومتداری ناسالم، فساد اداری، ناامنی، فقر و گرسنگی، نبود، کمبود و کیفیت پائین خدمات آموزشی، صحت، شهری، رفاهی و... شاخص‌های نقض حقوق بشر است. در جامعه که حقوق بشر نقض شود، تداوم و تحمل زندگی در آن جامعه دردآور می‌شود، زیرا نقض حقوق بشر سبب محرومیت، نارضایتی و بدبینی در جامعه گردیده و درجه امید افراد نسبت به زندگی و آینده را در سطح پائین تنزل می‌دهد. در نهایت، با یکجاشدن این مجموعه عوامل منفی، صلح و آرامش فردی و اجتماعی بر هم خورده و زمینه برای ارتکاب خشونت، جنگ و جرایم آماده می‌گردد. وضعیت جاری در افغانستان مثال واضح در این مورد است.

لازم به تذکر است که احياناً این گونه تصور نشود که سرنوشت مردم افغانستان مقدر و مختوم به این وضعیت است. مردم افغانستان مثل انسان‌های سایر کشورهای دنیا شایستگی بهترین زندگی را دارد. وضعیت موجود یک وضعیت خودساخته و نتیجه کژکارکردهای نظام سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان است. مردم افغانستان مثل مردمان سایر کشورهای دنیا مستحق‌اند و می‌توانند که یک زندگی با کرامت و صلح‌آمیز داشته باشند، مشروط بر این‌که به‌طور فردی و جمعی اراده کنند و زندگی را بر پایه‌ای اصل کرامت، برابری، آزادی و همبستگی انسانی بنا کنند.

^{۷۵} Minimum Core Obligation of State

^{۷۶} Progressively

^{۷۷} Prosperity

^{۷۸} موسسه بین المللی لگاتوم (Legatum) از سال ۲۰۰۹ میزان رفاه کشورها را براساس شاخص‌های ذیل ارزیابی می‌نماید: ۱-

کیفیت اقتصادی؛ ۲- محیط تجاری و کارآفرینی؛ ۳- حکومتداری؛ ۴- آموزش؛ ۵- صحت؛ ۶- امنیت و مصوونیت ملی و فردی؛ ۷- آزادی فردی، و؛ ۸- سرمایه اجتماعی. مقر موسسه لگاتوم در لندن است. برای مطالعات بیشتر به آدرس:

<http://www.prosperity.com/globe/afghanistan> و www.li.com مراجعه شود.

^{۷۹} Afghanistan National Development Strategy (ANDS).

خودآگاهی، عبرت‌گیری از گذشته، اراده کردن و مشارکت در انتخابات و سایر تصمیم‌گیری‌های تأثیرگذار بر زندگی عمومی از جمله پیش‌شرط‌های حرکت از وضعیت نامطلوب موجود به سوی وضعیت مطلوب است. چنانچه دین مقدس اسلام نیز می‌فرماید: "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ".^{۸۰} یعنی خداوند (ع) وضع و حال هیچ قوم و جامعه‌ای را عوض نخواهد کرد مگر آن‌که انسان‌های آن جامعه خود برای تغییر وضع و حال‌شان اراده کنند و سرنوشت‌شان را تغییر دهند.

گفتار سوم. مسؤولیت دولت در تأمین حقوق بشر

حق و تکلیفیت لازم و ملزوم یکدیگراند. می‌توان گفت که حق دو چهره دارد: یک چهره آن حق و چهره دیگر آن تکلیف است. حق به تنهایی وجود ندارد، بلکه در بستر زندگی اجتماعی و در ارتباط با دیگران ایجاد می‌شود. در موضوع حقوق بشر وقتی از مسأله حق و تکلیف بحث می‌شود، شناسایی سه عنصر اساسی حق در مفهوم حقوق بشر مهم اند: (۱). صاحبان حق که افراد هستند، (۲). تأمین‌کنندگان حق که دولت‌ها است، (۳). موضوع حق، که به حقوق مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و قانون اساسی کشور(ها) اشاره دارد.

حقوق - بر اساس نظام باورها- یا توسط خداوند به انسان‌ها اعطا گردیده و یا توسط طبیعت به انسان‌ها تعلق می‌گیرد. به هر صورت، انسان همان‌گونه که دارای حقوق هستند، دارای تکلیف نیز هستند؛ بدین معنی که انسان‌ها باید از حقوق انسان‌های دیگر نیز دفاع و حمایت کنند. اصولاً، احترام به کرامت انسان و رعایت حقوق بشر یک مکلفیت اخلاقی متقابل است. ولی از آنجا که افراد بر اساس اخلاق نمی‌توانند که حقوق‌شان را مطالبه کنند، از این‌رو حقوق بشر باید توسط قانون، نظام قانونی و پشتیبانی قدرت سیاسی دولت به‌عنوان ادعای تضمین‌شده مورد احترام، حمایت و اجرا قرار گیرد.

دولت قانوناً ملزم به تأمین حقوق بشری شهروندان است. وقتی دولت اسناد بین‌المللی حقوق بشر را تصویب می‌کند/ یا به اسناد بین‌المللی حقوق بشر ملحق می‌گردد، در واقع خود را مکلف به احترام و حمایت از حقوق بشر دانسته و برای توسعه و تعمیم آن در عمل اقدامات مثبت را روی دست می‌گیرد.

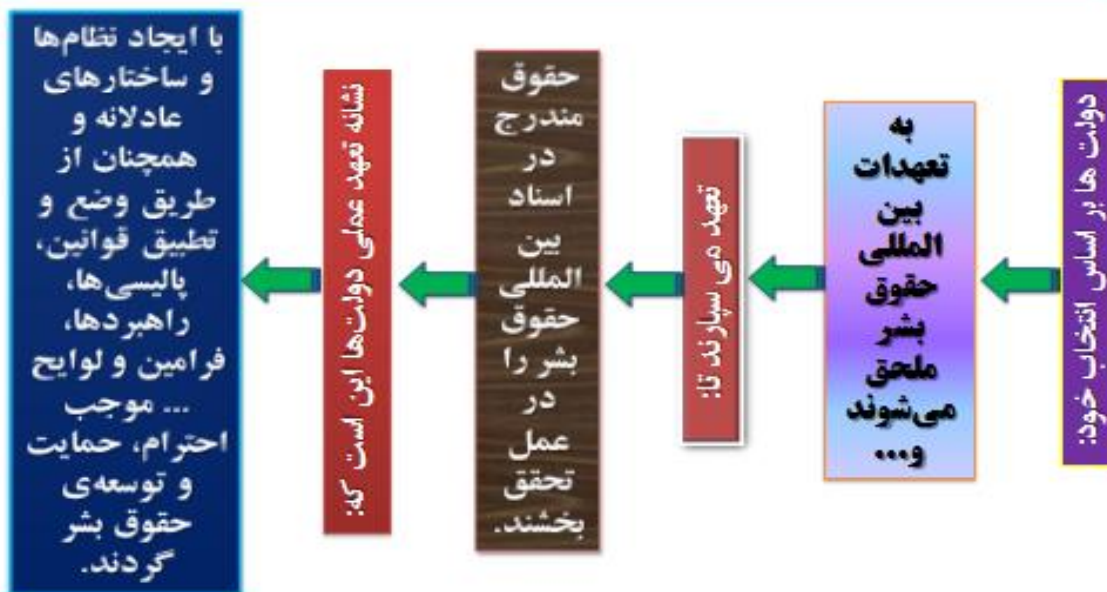
الف. مکلفیت دولت در اجرا/تحقق حقوق بشر^{۸۱}

مکلفیت دولت در اجرا و تحقق حقوق بشر، بدین معناست که دولت ملتزم به روی دست‌گیری اقدامات به موقع و مناسب تقنینی، اداری، بودجوی، قضایی، آموزشی، شهری و سایر تدابیر لازم‌است تا اطمینان حاصل کند که شهروندان به کلیه خدمات لازم زندگی (صحی، شهری، رفاهی، عدلی-قضایی، تفریحی...) دسترسی دارند. بدین منظور دولت به‌عنوان یک نظام سیاسی پاسخگو و شفاف از یک‌طرف نهادهای آموزشی، امنیتی، نظامی، قضایی، رفاهی، صحی و... را تاسیس می‌نماید و از طرف دیگر با وضع ساختارها، پالیسی‌ها، قوانین، پروسیجرها و مکانیزم‌های عادلانه شریاتی را به وجود می‌آورد تا همه شهروندان به طور برابر و بدور از هرگونه تبعیض به حقوق بشری‌شان دسترسی داشته باشند. مکلفیت اجرای حقوق بشر، شامل ترغیب و حمایت دولت از نهادها و سازمان‌های اجتماعی کارکردی در راستای تحقق آرمان حقوق بشر نیز می‌شود. مکلفیت دولت در امر حمایت از حقوق بشر بدین معناست که دولت اطمینان حاصل می‌نماید که همه‌ی شهروندان از حقوق بشری‌شان برخوردار هستند.

^{۸۰} قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۱۱.

^{۸۱} State responsibility to fulfill human rights

اسناد بین المللی حقوق بشر چگونه از حقوق بشری افراد و جوامع حمایت می کند؟



ب. ملکفیت دولت در امر حمایت از حقوق بشر^{۸۲}

در امر حمایت، بر علاوه این که دولت خود تدابیر لازم و کافی را برای حمایت از حقوق شهروندان در نظر می گیرد، ضمناً اگر حقوق یک شهروند/گروهی توسط شهروند و یا گروه‌های زورمند دیگری غصب، نقض و یا پایمال گردد، دولت به صورت فعال وارد عمل گردیده و از طریق مداخله قانونی خویش حق را به صاحب حق می‌رساند. مثلاً اگر یک فرد زورمند خانه همسایه اش را غصب کند، با اقامه‌ای دعوی صاحب خانه به پیش نهادهای مرتبط دولت، آن‌ها مکلف‌اند تا به‌طور مؤثر (بدور از هرگونه تبعیض، سهل‌انگاری و تعلل) به قضیه رسیدگی کند. یا اگر خانمی از ظلم شوهرش به محکمه شکایت می‌کند، دولت مکلف است تا به قضیه طوری که باید رسیدگی کرده و تدابیر لازم برای حفظ سلامت وی در نظر بگیرد.

ج. ملکفیت دولت در امر احترام به حقوق بشر^{۸۳}

مکلفیت احترام به حقوق بشر توسط دولت بدین معناست که دولت به حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد احترام گذاشته و در حوزه زندگی شخصی افراد مداخله نمی‌کند. دولت خود نباید ناقض حقوق و آزادی‌های مردم باشد. مکلفیت احترام، دولت را از رفتار ناقض حقوق بشر باز می‌دارد. مثلاً دولت نباید مانع برگزاری مراسم مذهبی گروه‌های مختلف گردد؛ نمایندگان دولت باید از سوء رفتار و شکنجه‌ی زندانیان توقیفی خودداری کند؛ مقالات انتقادی در مطبوعات نباید برای حکومت نامطلوب تلقی گردد؛ دولت حق ندارد که علیه مجله یا تلویزیونی که عمل خلاف قانون نهادهای دولتی را نقد، و یا موارد نقض حقوق بشر و یا فساد اداری را در معرض آگاهی مردم قرار می‌دهد، به اعمال مجازات مبادرت ورزد.

^{۸۲} State responsibility to protect human rights

^{۸۳} State responsibility to respect human rights

مكلفیت حمایت و اجرای حقوق بشر جنبه ایجابی دارد؛ یعنی با مداخله قانونی و اقدامات مثبت دولت تحقق پذیر بوده و به نام حقوق مثبت یاد می‌گردد. مكلفیت احترام به حقوق بشر، جنبه‌ی سلبی دارد؛ یعنی دولت خود را از مداخله در برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی شان باز می‌دارد. از آنجا که انسان‌ها ذاتاً و به‌طور برابر مستحق حقوق بشر هستند، پس این حقوق فراتر از اختیار دولت‌ها قرار می‌گیرد. دولت‌ها اعطا کننده و یا بخشنده این حقوق نیستند، بلکه بر مبنای اصل برابری و اصل منع تبعیض، مکلف به تأمین و تضمین این حقوق برای تک تک شهروندان هستند. در بحث از حقوق بشر، جامعه و شهروندان دارای اصالت است. دولت مشروعیت خود را از آرا و رضایت شهروندان کسب کرده و منیحت نهادها سیاسی مسؤول مکلف به تأمین حقوق شهروندان می‌باشد.

حقوق بشر با سه کارکرد زیر، افراد و جامعه بشری را به سوی خوشبختی و صلح رهنمون می‌شود:

- ✓ کارکرد نخست این است که با تحقق حقوق بشر، از یک سو کرامت و ارزش‌های انسانی حفظ، و از سوی دیگر نیازهای اساسی بشر مرفوع- رهایی از ترس و فقر - می‌شود.
- ✓ کارکرد دوم این است که شناسایی کرامت‌ذاتی کل اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان، بشریت را متوجه سرنوشت و آینده‌ی مشترک شان ساخته و با تقویت احساس همبستگی انسانی و تعلق خاطر به یکدیگر، بشریت را وادار می‌دارد تا بر مبنای هویت و پیش‌فرض انسانی با یکدیگر رفتار کنند و آنچه را به خود می‌پسندند به دیگران هم بپسندند. بذل توجه به این مسأله، میل اعضای خانواده بشری را به گفتگو، تعاملات انسانی، تعاون، همگرایی، مدارا و مدیریت یاری رسانده؛ و فرایند ارتباطات، تعاملات، همکاری، تحول منازعه و صلح‌سازی را تسهیل می‌نماید.
- ✓ کارکرد سوم این است که بر اساس حقوق بشر بن‌مایه‌های تحقق آرمان صلح، عدالت و آزادی عینیت یافته و زمینه‌های فکری-فرهنگی، امکان حرکت خانواده بشری به سوی توسعه و کمال‌گرایی را فراهم می‌سازد.

دولت‌های ملی مکلف به روی‌دست‌گیری راهکار تقسیم و توزیع عادلانه‌ی تمام فرصت‌ها و امکانات مادی و معنوی برای همگان در قلمروشان اند. دولت باید با وضع و تطبیق قوانین عادلانه زمینه و شرایطی را بوجود آورد تا کرامت و شأن انسانی همه‌ی افراد محفوظ بماند.

برای حمایت از حقوق بشر، سازمان ملل متحد مکانیزم‌های بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را در سطوح مختلف بوجود آورده و از وضعیت حقوق بشر در دولت‌ها نظارت به عمل می‌آورد. قابل تذکر است که واژه حمایت بین‌المللی از حقوق بشر ممکن است یک ناظر بی‌اطلاع را به نتایج نادرستی رهنمون سازد. در زمانی که افراد در معرض تهدیدات از سوی برخی واحدهای بین‌المللی قرار می‌گیرند، ممکن است این تصور ایجاد شود که حقوق بشر در سطح بین‌المللی اعمال می‌شود. با وجود این، در واقع حمایت بین‌المللی از حقوق بشر حکایت از آثار کلی رویه‌ها و سازوکارهایی دارد که هرچند در لایه‌های حقوق بین‌الملل ریشه دارد، اما اساساً برای حمایت از انسان‌ها در برابر دولت‌های متبوع شان طراحی شده‌است. به‌طور کلی حمایت در داخل (کشور) ضرورت دارد. حمایت بین‌المللی از حقوق بشر به پالیسی دفاعی تکمیلی معطوف گردیده‌است که در مواردی موضوعیت می‌یابد که ثابت گردد نظام‌های ملی کارایی ندارند.

اگرچه دولت از یک طرف به عنوان ضامن و حامی گریز ناپذیر حقوق بشر محسوب می شود، اما تجربه تاریخی بشر نیز آشکار ساخته که دولت ها (یا مشخص تر حکومت هایی که به نام دولت عمل می کنند) می توانند از اختیارات ناشی از حاکمیت و استقلال شان، جهت نقض تعهدات حقوق بشری خود، استفاده نمایند و مرتکب جنایاتی شوند که تحت شرایط معمول تخلفات قابل مجازات تلقی می شوند. باید همواره انهدام و وحشی گری های را که از سوی دیکتاتوری نازی در آلمان صورت گرفته به یاد داشته باشیم. این رژیم تشکیلات کامل اداری کشور را تحت کنترل داشته و نیز جریان قانون گذاری ابزاری بود که با بالادستی از سوی رهبری نازی مورد استفاده قرار می گرفت. از این رو، آنچه از حکومت قانون باقی می ماند چیزی بیش از یک قالب، فارغ از هرگونه محتوای واقعی نبود، چرا که قانون به سطح یک نام کاهش یافته بود که می توانست شدیدترین خودسری ها را در خود پنهان نماید.

آنچه در باره حقوق بشر به طور کلی گفته شد، نسبت به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مصداق دارد. تذکر این دسته حقوق خاص متضمن این است که از دولت توقع می رود تا استاندارد و شرایط زندگی شهروندان اش را بهبود بخشد، علاوه بر این که هیچ واحد سیاسی دیگری غیر از دولت مورد خطاب اصلی نیست. گاهاً مواقعی در حیات یک ملت به وجود می آید که ناکامی دولت را در مدیریت وضعیت و ارائه خدمات به جامعه بدنبال دارد، آن زمان جامعه بین المللی برای تأمین کالاها و خدمات موجود دخالت می کند. این امر معمولاً در وضعیت های ناشی از بلایای طبیعی رخ می دهد که در این زمان به دلیل وضعیت فراتر از اختیارات، مقامات عمومی قادر به تأمین درخواست ها و نیازمندی های شهروندان خود نیستند. زمانی که زلزله رخ می دهد، زمانی که در اثر سیل های شدید، بخش هایی زیادی از یک کشور زیر آب می رود، یا زمانی که قحطی و خشک سالی ملتی را فلج کند، جامعه بین المللی ممکن است احساس کند- یا باید احساس کند- به منظور یاری رساندن در تأمین نیازهای اساسی قربانیان، مجبور به اتخاذ اقدامات مقتضی است. با وجود این در شرایط عادی نیز جامعه بین المللی این ایده را می پذیرد که یک دولت باید عهده دار مسئولیت کامل انسان ها در سرزمین تحت صلاحیت اش باشد. حاکمیت اول تر از همه مشتمل بر صلاحیت سرزمینی است و صلاحیت سرزمینی می تواند با مسئولیت سرزمینی معادل شمرده شود.^{۸۴}

نتیجه گیری

^{۸۴}. اچ.او. آگاروال، تاموشت، کریستیان، پیشین، صص ۱۹۱-۱۹۲.

حقوق بشر پیش شرط تحقق صلح پایدار محسوب می‌گردد، چنان‌که در مقدمه‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز به صراحت آمده است "شناسایی کرامت ذاتی کل اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان را تشکیل می‌دهد."

جوامع بشری با تنوع و تکثر گسترده‌ی فرهنگی، دینی و جغرافیایی روبرو است. حقوق بشر منحصراً اصول و ارزش‌های بنیادین مشترک بشریت از یک طرف در حفظ کرامت و انسانیت افراد بشر، و از طرف دیگر در بسترسازی زندگی صلح‌آمیز با حفظ تنوع و تکثر کمک می‌کند.

این اصول و ارزش‌های جهانی حقوق بشر، یک قاعده و مبنای عمل مشترکی را برای بشریت مبتنی بر فطرت و مشترکات جداناپذیری چون: کرامت، آزادی، برابری و همبستگی انسانی به وجود آورده و کل اعضای خانواده‌ی بشری را به گفتگو، تعاون، مدارا و ارتباطات مسالمت‌آمیز با یکدیگرشان ترغیب می‌نماید.

حقوق بشر امروزه به عنوان معیار عمل و مبنایی برای مشروعیت اقدام سازمان ملل متحد برای حمایت از انسان‌ها تبدیل گردیده است. حقانیت و مشروعیت رفتار دولت در برابر شهروندان شان بر اساس حقوق بشر به سنجش گرفته می‌شود. از آنجا که حقوق بشر جایگاه رفیعی با توجه به مؤلفه‌های هنجاری و موازین ساختاری پیدا نموده؛ به موازات موضوعیت در اسناد و رویه‌ی دولت‌ها، در رویه قضایی بین‌المللی نیز مورد توجه قرار گرفته و به تعمیق و گسترش معطوف به عرفی‌شدن حقوق بشر در نظم حقوقی بین‌الملل نایل آمده است. بربنیاد آن چه گفته آمدیم، موارد ذیل به آدرس دولت، نهادهای مدنی، رسانه‌ها و نهادهای علمی و آموزشی، و مردم در ارتباط به حفاظت و ترویج حقوق بشر سفارش می‌شود:

الف. دولت (قوه اجرائیه، مقننه، قضائیه و در رأس رئیس جمهور) وظیفه دارد که تعهدات جهانی حقوق بشری خویش را انجام دهد. در این راستا و برای عملی ساختن مفاد حقوق بشر باید به طرح و تطبیق قوانین، پالیسی‌ها، فرامین، لوایح و برنامه‌های آموزشی در جهت تحقق آرمان صلح ملی کار نماید. اگر کارگزاران دولت، به حقوق مردم توجه نکنند، پیامدهای منفی ناگواری را متوجه دولت و ملت افغانستان ساخته است. از جمله مشروعیت دولت در بین مردم با چالش روبرو می‌گردد؛ محبوبیت دولت کاهش یافته و فاصله و بی‌اعتمادی بین مردم و حکومت بیشتر می‌گردد؛ در نهایت نظام از درون با کشمکش‌ها و شورش‌های مردمی مواجه می‌گردد که در این صورت بعید نیست که فرصت طلب‌ها و عوامل نفوذی بیگانه با سودجویی از نارضایتی و ناخشنودی مردم، تحقق صلح ملی و پیشرفت مردم افغانستان را صدمه بزنند. از سوی دیگر با عدم توجه نظام به حقوق بشر، اعتبار و وجهه‌ی بین‌المللی دولت زیر سوال خواهد رفت.

ب. جادارد تا نهادهای جامعه مدنی، رسانه‌ها، نهادهای آموزشی و پژوهشی، نخبگان و علما با ترویج و تقویت ارزش‌های مندرج در قانون اساسی افغانستان، رسالت بزرگ انسانی، ملی و نهادی شان را ادا نموده و از طریق دادخواهی‌ها، آگاهی‌دهی و فعالیت‌های شبکه‌یی هدفمند از یک طرف بر اعمال حکومت در زمینه رعایت و حمایت از حقوق بشر نظارت مؤثر به عمل آورند و از سوی دیگر حسن‌نیت، گفتگو، مشارکت، مساعی جمیله، وطن‌دوستی و احترام به یکدیگر و به محیط زیست را تبلیغ نمایند.

رسانه‌ها، نهادهای جامعه مدنی، نهادهای آموزشی، نویسندگان و علما، که هستی و میدان عمل‌شان وابسته به ارزش‌های چون حقوق بشر، دموکراسی، مدنیت و حاکمیت قانون است، مسؤولیت مضاعفی در ترویج و آگاه‌سازی مردم از ارزش‌های مذکور می‌داشته باشند.

برای تحقق آرمان حقوق بشر آگاهی‌دهی، اطلاع رسانی و آموزش حقوق بشر منحصراً یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین ابزار لازم، هم برای مردم به‌عنوان صاحبان حق و هم برای دولت به‌عنوان تامین‌کننده‌ی حقوق مردم از اهمیت

فوق العاده‌ی برخوردار است. توجه به حقوق بشر، فرآیند گذار جامعه را از حالت موجود نامطلوب به سوی حالت مطلوب به خوبی تسهیل می‌نماید.

ج. مردم و آحاد جامعه، منحیث صاحبان حق باید در کسب آگاهی، نظارت، حفاظت و ترویج حقوق بشری شان تلاش نمایند. در یک جامعه حقوق بشری رابطه دولت-ملت، یک رابطه سیاسی-حقوقی دو سویه است؛ شهروند دیگر رعیت (انسان منفعل) نظاره‌گر محض نیست، تا دولت در حق شان هرچه خواست، بکند؛ بلکه شهروند یک انسان فعال، هدفمند، تأثیرگذار بر سرنوشت خود و جامعه، دارای اراده و نقش نظارتی بر اعمال مسئولین نظام است. شهروندان عملکرد دولت را در حدود احکام قانون مشروط می‌سازد.

شهروند مراقب وضعیت، حقوق و آزادی‌های خود است؛ می‌داند که حقوق اش چیست و چگونه از آن برخوردار گردد. شهروند می‌داند که تاریخ شاهد نقض سیستماتیک حقوق بشری شهروندان توسط صاحبان قدرت بوده است. با این درک، شهروند تغییر را از خود شروع می‌کند و چشم خود را به دیگران و حکومت نمی‌ماند تا حقوق شان را تأمین کند. مجموع شهروندان جامعه شهروندی و حقوق بشری را می‌سازند. شهروندان مسئولیت‌پذیر اند و از طریق رأی و مشارکت آگاهانه دولت تعیین می‌کنند و در تعقیب آن، به شکل سازمان یافته و منسجم از حقوق و آزادی‌های خویش نظارت به عمل می‌آورند. شهروندان می‌دانند که اگر خودشان از حقوق و آزادی‌های شان حفاظت نکنند؛ و مسئولین دولتی را که با رأی شان انتخاب کرده‌اند، شفاف و پاسخگو نگه ندارند؛ و هر آن مراقب حقوق و آزادی‌های شان نباشند، تا چشم بهم زدن صاحبان قدرت آن را از مردم خواهد ستاند. برای نظام‌های مستبد، غیر پاسخگو، بی‌رحم و غیر شفاف، حداقل‌ترین حقوق و آزادی‌ها هم برای مردم ساکن در قلمروشان زیاد تلقی گردیده و هر آن در پی قاپیدن آن خواهد بود.

مأخذ و منابع

الف: به زبان فارسی

۱. اچ.او آگاروال، تاموشات، کریستیان، حقوق بشر، ترجمه و نگارش: داکتر طرازکوهی، حسین شریفی، تهران، ۱۳۸۶، چ ۲ پاییز ۱۳۹۱.
۲. پیمان نمایان، محمد سهراب بیگ، مبارزه با تروریسم؛ راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی، ۱۳۹۱.
۳. داکتر الیاسی، محمد قاسم، ماهنامه تخصصی حقوقی-فرهنگی عدالت، ارگان نشراتی وزارت عدلیه سال سیزدهم، شماره مسلسل ۹۸، حمل ۱۳۹۰.
۴. دکتر مولایی، یوسف، مقاله حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مهر ماه ۸۶.
۵. راسخ، محمد، نظریه حق، فصلنامه باروری و ناباروری: سال ۱۰ (۱۳۸۸)، شماره ۴ صفحات: ۲۹۹-۳۱۶.
۶. رحیم، ذبیح، جزوه آموزشی پرابلم های اجتماعی، پوهنهی علوم اجتماعی، دیپارتمنت فلسفه و جامعه شناسی، پوهنتون کابل.
۷. سیمون فیشر و دیگران، کار با منازعه (مهارت ها و راهبردها برای عمل)، مترجم: رحمانعلی جاوید، چ ۱، کابل، مرکز ملی تحقیقات پالیسی پوهنتون کابل، ۱۳۹۱.
۸. فیروزی، مهدی، حق بر محیط زیست، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی ۱۳۸۴.
۹. قاسمی، محمدعلی، امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴.
۱۰. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، وضعیت حقوق اقتصادی و اجتماعی در افغانستان، گزارش های ششم، هفتم و هشتم، سال های ۱۳۹۰-۱۳۹۴.
۱۱. کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر و هیأت معاونت ملل متحد (۲۰۱۷)، گزارش سال ۲۰۱۶، محافظت افراد ملکی در منازعات مسلحانه در افغانستان.
۱۲. محمد جواد جاوید، مفهوم شناسی «حق» و «تکلیف» انسانی در عصر قدیم و جدید غربی، دانشگاه تهران: فصلنامه حقوق و علوم سیاسی دانشکده حق و علوم سیاسی، ش ۲، ۱۳۸۹.
۱۰. طیبی، محمد شریف، درآمدی بر حقوق بشر، ناشر: تمدن شرق، کابل، چ ۱، سال ۱۳۹۵.
۱۳. ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
۱۴. نقش تعلیم و تربیه در اعمار صلح در افغانستان، پروژه تحقیقاتی دیپارتمنت مطالعات صلح و منازعه، دانشگاه کابل.
۱۵. هگل، فلسفه حقوق، فصل اول، ۱۸۲۱، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.

ب: به زبان انگلیسی

16. Asia Pacific Forum (APF)(2013), Human Rights Education, A Manual for National Human Rights Institutions.
17. Carmine Gorga, President, Politics, Incorporated, Towards the Definition of Economic Rights.
18. Connecting Human Rights and Conflict Transformation (Guidance for Development Practitioners) GIZ& ZFD & DIMR, 2010.

19. Economic, Social and Cultural Rights, Handbook for National, Human Rights Institutions.
20. <http://definitions.uslegal.com/c/cultural-rights>
21. <http://www.preservearticles.com/201106248529/5-most-essential-political-rights-of-a-citizen.html>.
22. Legatum Institute (2016), Global prosperity index. For more information refer to: <http://www.prosperity.com>
23. Lisa Schirch, Women in Peace building Resource & Training Manual, 2000.
24. Pia Lignell, Human Rights and Peace Building Advisor to AIHRC, 2010.
25. Providing Vision and Leadership at a time of Global Crises, International Leadership Seminar Workbook of Universal Peace Federation.